



گوهر مراد

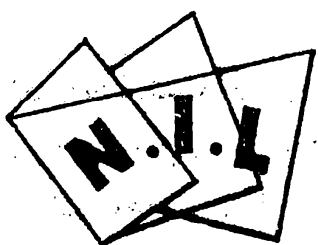
آی بی کلاه، آی با کلاه



گوهر مراد

آی بی کلاه، آی با کلاه

نمایشنامه



انتشارات نیل

عکس‌ها از احمد عالی



باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

چاپ سوم این نمایشنامه در دوهزار نسخه در فروردین ماه هزار و سیصد و پنجاه و یک

هجری خورشیدی به پایان رسید .

حق طبع محفوظ و مخصوص انتشارات نیل می باشد .

هر گونه استفاده نمایشی از این کتاب باید با اجازه نویسنده باشد .

... فاذا جاء الخوف رأيتهم ينظرون
اليك تدور اعينهم كالذى يغشى عليه
من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوكم
بالسنة حداد ...

قرآن - احزاب - آ . ١٩

اشخاص :

پیر مرد
دختر
مرد
دکتر
مکانیک
مادر مکانیک
بابای مدرسه
مرد روی بالکن
راننده
خبرنگار
افسر پلیس
پاسبان
پیرزن
عده زیادی حرامی

آی۔ بی کلاہ

محلله‌ای نوساز در حاشیه شهر. صحنه، محوطه‌ایست که از تلاقی چند کوچه بوجود آمده. خانه‌ها همه تازه‌ساز است و خوش‌نما. طرف راست صحنه خانه‌ایست متروک و قدیمی با در و پیکر زمخت و دیوارهای خشتی. بیشتر پنجره‌های این خانه تخته‌کوب شده است. درنیش این خانه پنجره دراز و بی‌قواره‌ایست که راه‌پله‌ها را روشن می‌کند. طرف چپ صحنه، دو خانه با دودرکنار هم و چند پنجره. خانه جلوئی بالکن دارد و پنجره بزرگی که درست روبروی راه‌پله‌های خانه متروک قرار گرفته. عقب صحنه نمای خانه دیگریست با چند پنجره و دری بزرگ.

نیمه‌های شب است. چند چراغ خواب از پشت چند پنجره پیدا است. تنها چراغ خانه‌ای که بالکن دارد روشن است. ماه در آمده، نور ملایمی همه‌جا را پوشانده. در خانه روبرو باز می‌شود، اول سرپیرمرد و بعد سردختر از لای در پیدا می‌شود، هر دو وحشت زده‌اند. پیدا است که تازه از خواب پریده‌اند. پیرمرد «رب‌دوشامبر» سه‌تعلیمی به‌تن دارد. چند لحظه باترس و وحشت به‌خانه متروک خیره می‌شوند، گوش می‌خواه‌ب‌انند، پنجره‌ها را نگاه می‌کنند، هر دو مرددند.

(باترس و صدائی آهسته.) ول کن بابا، بیا تو، درم ببند،
نریم بیرون.

دختر

مگه میشه؟

پیرمرد

خونه ما که نیومده بابا، اصلا به‌ما چه؟

دختر

اگه بیاد چی؟ هر جوری شده باید مردمو خبر کرد.

پیرمرد

- دختر (با صدای بلند.) من می ترسم بابا ، می ترسم .
- پیرمرد (با وحشت.) صداتو ببر دختره گنده .
- دختر خب می ترسم، دست خودم که نیست .
- پیرمرد تو خیال می کنی من نمی ترسم؟ بین زانوام چه جوری می لرزه .
- دختر حالا که هر دو مون می ترسیم دیگه چه اصراریه .
- پیرمرد (سعی دارد به خود مسلط شود.) خجالت داره، با این وضع باید مردمو خبر کرد یانه ؟
- دختر خواهش می کنم بابا، بابا، بریم تو .
- پیرمرد اگه بریم تو نمی ترسیم؟ اونجوری که بدتره .
- دختر پس بیا یه کار دیگه بکنیم، این جا تو کوچه نه .
- پیرمرد چه کاری ؟
- دختر نمی دونم، یه فکر دیگه بکن .
- پیرمرد تا من پیام یه فکر دیگه بکنم ، اون کار خودشو کرده .
- دختر میگم بابا، بریم پشت بوم، اون جا دادو فریاد راه بندازیم و مردمو خبر کنیم .
- پیرمرد دادو فریاد راه بندازیم؟ عجب خری هستی، بریم پشت بوم و خودمونو نمایش بدیم تا یارو حسابی بشناسد مون و نشو نمون کنه ، ها ؟
- دختر خب الانش هم ممکنه بشناسه .
- پیرمرد احتمالش کمه ، تازه از کجا که با داد و فریاد ما نذار، دربره ؟
- دختر خب دربره، بدرک .
- پیرمرد بعله ، در بره ، بدرک ، اونوقت فرداشب بیاد سروقت خودمون ، آره ؟

- دختر اگه بخواد حالا شم می تونه بذاره بره.
- پیرمرد اگه بتونیم مردمو خبر کنیم محاله. یا الله، زود باش، تا دیر نشده بجنب!
- دختر آخه من چیکار می تونم بکنم؟
- پیرمرد بین جونم، یواش، بی سروصدا از بغل دیوار خودتو می کشی طرف اون خونه که پنجرهش روشنه.
- دختر خب؟
- پیرمرد همچی که رسیدی به در خونه، شروع کن به زنگ زدن، چندتا مشت محکم هم به در بکوب. فهمیدی؟
- دختر (وحشت زده.) خب؟
- پیرمرد بعد به دو برگرد این جا، دیگه کاریت نباشه، باقیش بامن.
- دختر (با التماس.) بابا!
- پیرمرد ترس، من این جام.
- دختر (با بنض.) آخه می ترسم.
- پیرمرد دیگه ترس نداره، گفتم که من این جام.
- دختر اگه یه هو اومد بیرون چی؟
- پیرمرد چه بهتر.
- دختر من که جابه جا زهره ترك میشم.
- پیرمرد اون بیرون نمیآد.
- دختر از کجا معلومه؟
- پیرمرد مگه مرض داره که بیاد بیرون.
- دختر پس واسه چی رفته اون تو قایم شده، رفته اون تو که بعد بیاد بیرون دیگه.
- پیرمرد درسته، اما به این زودیا که نمیآد بیرون.
- دختر از کجا می دونی؟

- پیرمرد لاله‌الاله، این قدر بامن یکی به‌دو نکن.
- دختر اصلاً خودت چرا نمیری؟ آگه راست میگی خودت برو.
- پیرمرد من؟ با این پادرد؟ با این سینه خراب؟ چه جوری برم؟ تو جوونی، سرزنده‌ای، زیروزرنگی، تو به چشم بهم زدن می‌تونی بری و برگردی. هاما شاء الله دخترم، ببینم چیکار می‌کنی.
- دختر (کوشش می‌کند که براه بیفتد.) وای، آخ...
- پیرمرد چیه باباجون؟
- دختر نفسم بالا نمی‌آد، قلبم داره از کار میافته.
- پیرمرد دل و جرأت داشته باش دختر، این که ترس نداره، من به سن و سال تو که بودم از شیرنرهم نمی‌ترسیدم، این دو قدم راه که چیزی نیست.
- دختر (می‌خواهد داخل خانه شود.) نه، نه بابا.
- پیرمرد (جلویش را می‌گیرد.) زبون خوش سرت همیشه دختره بزدل؟ از اون هیکل‌کنده‌ت خجالت نمی‌کشی؟ وقتی بزرگ‌تریه فرمونی میده، کوچک‌تر، چشمش کور، باید اون کارو بکنه. از فردا تو خونه حبست می‌کنم، دیگه هم حق نداری پاتو بیرون بذاری. حالا می‌بینی. آخه...
- دختر دیگه آخه نداره، همین که گفتم.
- پیرمرد (دختر با ترس و لرز به وسط صحنه می‌آید، مرد است، به اطراف نگاه می‌کند، روی نك پا چند قدم جلو می‌رود، بعد يك مرتبه می‌دود و خود را به اولین خانه می‌رساند و شروع می‌کند به زنگ زدن. پیرمرد متوجه اشتباه دختر می‌شود و با صدای آهسته.

هی ، هی ، اون نه ، اون نه ، اون یکی .

دختر متوجه نمی شود و با عجله سر جای خود برمی گردد .
پیرمرد عصبانی .

خاك عالم برسرت كنن ، دختره خنگ ، چرا زنگ اون
خونه روزدی ؟ مگه نگفتم زنگ اون خونه رو كه
چراغش روشنه بزن .

دختر (دست روی قلبش گذاشته) نتونستم بابا، به خدا نتونستم.

سكوت . چراغی روشن می شود و مردی خواب آلود
از پنجره به بیرون خم می شود .

مرد کیه؟ (سكوت) کی بود؟

پیرمرد و دختر نمی توانند جواب بدهند، مرد با صدای
بلندتر .

گفتم کی بود؟

پیرمرد جلو می آید و با دست مرد را به پائین دعوت
می کند .

شما کی هستین؟

پیرمرد با اشاره او را به پائین می خواند .

چی می خواین؟

پیرمرد و دختر به خانه متروك اشاره می کنند .

این وقت شب بازیتون گرفته؟ این اداها چیه درمیارین؟

د چه مرگتونه ، حرف بزنین .
 پیرمرد (با صدائی که گوئی از ته چاه درمی آید.) دزد ، دزد .
 مرد چی ؟
 پیرمرد دزد آقا ، دزد.
 مرد (با صدای بلند.) دزد ؟
 پیرمرد هیس ، یواش تر آقا.
 مرد (با صدای آهسته .) کوش ؟ کجاست ؟
 پیرمرد رفته اون توقایم شده .

به خانه متروك اشاره می کند.

مرد (پنجره را می بندد و هراسان وارد صحنه می شود و بی محابا
 دست به فریاد می گذارد.) دزد ، آی دزد، بگیرین.
 پیرمرد و دختر دزد، آی دزد، کمک کنین.
 هرسه با هم دزد، آی دزد، بگیرین ، بگیرین !

چند چراغ روشن می شود و سر و صدا از همه طرف:

چی شده ؟ چه خبره ؟ چیه ؟
 پیرمرد (با فریاد توی کوچه ها گم می شود و دوباره پیدا می شود .)
 دزد ، دزد.
 هرسه باهم کمک ! کمک ! آی دزد ! کمک کنید !

دکتر و مکانیک و بابای مدرسه و بدنبال آن ها مادر مکانیک
 وارد صحنه می شوند، همه لباس خواب به تن دارند و
 آشفته اند. چند لحظه بعد پنجره خانه بالکن دار باز
 می شود و مردی روی بالکن می آید.

دکتر	(سراسیمه .) چی شده حضرت آقا؟
پیرمرد	دزد، دزد!
مردم	دزد؟ دزد؟

وحشت زده به اطراف می‌دوند.

دکتر	کجا رو زده ؟ کجا رو زده؟
صداها	خونه کی رفته ؟ چی برده ؟ چیکار کرده ؟
پیرمرد	رفته تو اون خونه آقایون، تو اون خونه.

خانه متروک را نشان می‌دهد .

مردم	(دور پیرمرد جمع می‌شوند .) تو اون خونه؟
دکتر	از کجا اومده حضرت آقا؟
پیرمرد	نمی‌دونم ، اما الانه تو این خونه‌س .
مردم	آهای ، دزد... پاسبان... پاسبان !
دکتر	داد و فریاد نکنین آقایون ، ببینیم چه خبره . (رو به مرد .)

شما دیدینش؟

مرد	نه قربون ، من خواب بودم ، صدای زنگ در بیدارم کرد ، اول به خیالم که خدای نکرده اتفاقی افتاده یا خانم و بچه‌ها از مسافرت برگشته‌ن، پنجره رو که واکردم این آقا و خانم رو دیدم که صدام می‌زنن ، بعد قضیه رو فهمیدم.
-----	---

دکتر	(به دختر .) پس شما دیدینش؟
دختر	نه ، منم ندیدمش ، من خواب بودم که دیدم پدرم داره صدام می‌کنه ، این قدر ترسیدم که نزدیک بود سخته کنم ، آخه خیال کردم اومده خونه ما.

دکتر (به پیرمرد که گوشه‌ای، نشسته .) پس شما دیدینش؟
 پیرمرد بله آقا ، بنده دیدمش.
 دکتر خب ، کی بود ، چه جوری بود؟
 پیرمرد یه هیولای غریبی بود آقا.
 دکتر از کجا فهمیدین که دزده ؟
 پیرمرد شایدم دزد نبوده .
 دکتر (با تعجب .) دزد نبوده پس کی بوده ؟
 پیرمرد یه قاتل آقا ، یه جنایتکار ، شایدم یه چیزی بدتر از همه
 اینا . خلاصه هرچی بود که الان تو این خونه‌س .
 همه خانه متروک را نگاه می‌کنند.

دکتر کی دیدینش ؟
 پیرمرد همین چند دقیقه پیش ، ده دقیقه نمیشه .
 دکتر تو خونه شما بود؟
 پیرمرد نه قربون، همین جا بود، همین جائیکه الانه شما و ایستادین،
 از این کوچه اومد و سالانه سالانه رفت تو این خونه .
 مکانیک تو کجا بودی که دیدیش؟
 پیرمرد من اون جا بودم.

پنجره روشنی را نشان می‌دهد.

بابای مدرسه اون جا کجاست ؟
 پیرمرد مستراحه، خلاف ادبه بنده یه ناراحتی دارم که مجبورم
 شبی هفت هشت دفه برم بیرون...
 مکانیک خب؟
 پیرمرد پنجره باز بود، تو کوچه یه هو چشمم افتاد به اون، خدا

نصیب هیچ کس نکنه ، چیز عجیب و غریبی بود.	مکانیک
عجیب و غریب ؟	بابای مدرسه
چطور ؟	پیرمرد
من در عمرم یه همچو چیزی ندیده بودم ، انگار دوتا آدمو بهم دوخته بودن.	بابای مدرسه
یعنی این قدر قدش بلند بود ؟	پیرمرد
نه، مثل این که شقه‌ش کرده بودن، از وسط، این جوری، دوتیکه بود، دو تام سرداشت. یکی از سرش جلو جلو می‌رفت و اون یکیم دنبالش.	مادر مکانیک
یا حضرت عباس، این دیگه آدمیزاد نبوده.	دکتر
نکنه اشتباه کردین و سایه شو عوضی گرفتین ؟	پیرمرد
نه آقا ، چی چی رو اشتباه کردم، با جفت چشمای خودم دیدم. سایه‌م داشت، یه سایه پت و پهن، انگاریه کامیون گنده رو دنبال خودش می‌کشید.	دکتر
چاق بود، لاغر بود ، چه جوری بود ؟	پیرمرد
اینشو دیگه نفهمیدم.	مادر مکانیک
بینم ، شاخ نداشت ؟	پیرمرد
شاخ ؟ نه ، نداشت.	مادر مکانیک
دم چی ؟	پیرمرد
نه ، خیال نمی‌کنم ، یعنی من ندیدم ، آدم چیزی رو که ندیده چطور می‌تونه افترا بزنه، نه، دم نداشت.	مکانیک
یه دقه صبر کن مادر.	مادر مکانیک
می‌خوام بدونم از ما به‌ترون نبوده ؟	دکتر
(بالبختند.) نه خانم، مطمئن باشین . (به پیرمرد .) بینم حضرت آقا، اسلحه‌ای، چیزی با خودش نداشت ؟	

- پیرمرد اسلحه؟ شاید، یه چیزائی که این ور اون ورش آویزون بود.
- دکتر چه جوری راه می رفت؟
- مکانیک این حرفا به چه درد می خوره، خب معلومه دیگه، دزد که با فکل کراوات نمیره دزدی، قیافه ای از خودش می سازه.
- دکتر اجازه بدین آقا، منظور دارم که می پرسم. (به پیرمرد.)
خب گفتین چه جوری راه می رفت؟
- پیرمرد والله یه جوری راه می رفت که انگار پا نداشت، یعنی مثل این که زیرپاش چرخ بود، قدم ور نمیداشت، همچی راست، یه روند می رفت.
- بابای مدرسه حتماً دزد نبوده.
- مادر مکانیک خدا خودش رحم کنه.
- دختر این جوری نگوبابا، من می ترسم.
- مرد ترس نداره خانوم، حالا که همه بیدارن.
- دکتر از کجا رفت تو؟ از در؟ پنجره؟ دیوار؟
- پیرمرد درست نفهمیدم، جلو در که رسید یه هو غییش زد.
- مکانیک چطور نفهمیدی؟
- پیرمرد نفهمیدم دیگه آقا، گناه که نکردم. عجب حکایتیه.
- دکتر خیلی عذر می خوام، سرکار شام چقدر خوردین؟
- پیرمرد شام؟ (به دختر.) دختر، من چقدر خوردم؟
- دختر اندازه هر شب.
- دکتر پیش از شام تلویزیون تماشا نکردین؟
- پیرمرد ما اصلاً تلویزیون نداریم.
- دکتر رادیو چی؟

- پیرمرد خیر آقا .
- دکتر ببخشید، پس وقتی تنها هستین چیکار می‌کنین ؟
- پیرمرد مطالعه آقا، مطالعه، بنده مطالعه می‌کنم.
- دکتر بیشتر چه جور کتابائی می‌خونین.
- مکانیک بهه، این وقت شب دارین ازش اصول‌دین می‌پرسین ؟
- دکتر اجازه بدین، منظوردارم، می‌خوام خیال هم‌رو راحت کنم .
- مکانیک آخه این که نمیشه، ما این جا وایستادیم، شمام هی سؤال جواب می‌کنین .
- بابای مدرسه می‌خواد ته‌توی قضیه‌رو خوب در آره .
- مکانیک حالا که وقت این حرفا نیست .
- دکتر اگه یه‌دقه اجازه بدین به نتیجه می‌رسم .
- مکانیک خيله‌خب، اما زیاد لفتش ندین، مام کار و زندگی داریم.
- دکتر (رو به پیرمرد.) شما امشب پیش از خوابیدن چه کتابی رو می‌خوندین ؟
- پیرمرد من کتابای قدیمی می‌خونم، بیشتر مطالعاتم درباره علوم خفیه و اسرار غیب و این زمینه‌هاست . امشب پیش از خواب داشتم مبحثی راجع به علم جفر می‌خوندم.
- دکتر جفر؟ یعنی همون جن‌گیری و...
- پیرمرد چی میگي آقا جان ، مگه من جن گیرم ؟ مبحث احضار ارواح و علوم قدیمه و معرفت‌الروح .
- دکتر (فاتحانه رو به دیگران.) آقايون قضیه روشن شد، نگفتم بالاخره کشف می‌کنم ؟
- مرد خب، موضوع از چه قراره ؟
- دکتر ایشون گرفتار «هالوسیناسیون» شده‌ن .

مکانیک	گرفتار چی شده؟
دکتر	گرفتار ... توهم، بله توهم.
مکانیک	توهم؟
بابای مدرسه	(به مکانیک.) توهم دیگه، توهم .
مکانیک	یعنی چی؟
مرد	یعنی همه این‌ها به نظرش اومده .
پیرمرد	چی چی به نظرم اومده؟ با این چشمای خودم دیدم .
دکتر	(قاطع.) نه آقا ، شما شب بدی رو گذروندین ، اول شام سنگین و بعدم خورندن کتاب احضار ارواح ، فکرتون رو مغشوش کرده ، مضافاً به اینکه سرکار مبتلا به «هیپرتروفی پروستات» هم هستین و ناچارین چند ساعت به چند ساعت از خواب بیدار بشین، و همه این عوارض جسمی و روحی دست به دست هم داده ، باعث این توهمات و تخیلات غیر واقعی شدهن .
بابای مدرسه	پس بگو، تمام این‌ها از بخارات معده بوده.
مرد	بهمتره خودتو معالجه کنی آقا .
مکانیک	نصفه شبی همه رو زابراه کردی که چی؟
مادر مکانیک	خدا پدر هرچی مردم آزاره بیامرزه .
	همه می‌خواهند بروند.
پیرمرد	(عاجزانه.) گوش کنین ، یه دقه صبر کنین ، خدا شاهده من دیدمش، کور بشم اگه دروغ بگم، اون یه هیولا بود، شایدم بدتر از یه هیولا ، اگه باور نمی‌کنین ، می‌تونین برین و با چشمای خودتون ببینینش.
دکتر	احتیاجی به دیدن نیست حضرت آقا، فکر نمی‌کنم هیچ

کجای دنیا ، جونوری با مشخصاتی که سرکار عنوان می کنین وجود داشته باشه .

حتماً بافشفشه از کره مریخ اومده .

مکانیک

خب، بفرمائین خونه هاتون آقایون، بفرمائین و باخیال راحت بخوابین .

دکتر

دیگه کی خوابش می بره، اینم از کار و کاسبی امشب.

مرد

(به پیرمرد .) بعد از این هروقت خیالاتی شدی زنتو بیدار کن .

مکانیک

من زن ندارم .

پیرمرد

همه می خندند .

(جدی .) یه آیه الکرسی بخوون و فوت کن چارطرفت .

مادر مکانیک

یه تیکه م آهن بذار زیر متکات .

بابای مدرسه

بنده هم به عنوان یک طبیب توصیه می کنم که یک مسهل قوی و چند قرص خواب مصرف کنین .

دکتر

مردم تازه متوجه شخصیت دکتر می شوند و باعلاقه اورا تماشا می کنند . دکتر بامهربانی .

خب، شب همگی به خیر .

پس، پس اون چی میشه، ها؟ اون چی میشه ؟

پیرمرد

سوار فشفشه ش میشه و برمی گرده کره مریخ ؟

مکانیک

بسه دیگه بابا، دیگه آبرو برامون نموند، پاشو بریم تو .

دختر

پس دزد، اون دزدو چیکار کنیم؟ کجا میرین؟ کجا میرین؟

پیرمرد

صبر کنین .

دنبال آدمها می‌دود و سعی می‌کند نکهشان بدارد ،
 ناامید و درمانده است و دختر خجلت‌زده می‌خواهد پدر
 را به داخل خانه بکشد ، همه بی‌حوصله می‌خواهند از
 صحنه خارج شوند .

مرد روی بالکن آهای ! کجا میرین ؟ (همه با تعجب برمی‌گردند.) کجا
 می‌خوااین برین ؟ تمام حرفای این پیرمرد درست بود ،
 هرچی گفت راست بود ، منم دیدمش .

همه مبهوت و ساکت همدیگر را نگاه می‌کنند .

پیرمرد پس شمام دیدین ؟ دیدینش ؟ (خوشحال.) نگفتم ، نگفتم ،
 ایناها ، این آقام دیده‌ن ، حالا فهمیدین ؟ این آقام دیده‌ن ،
 خودشون میگن .

مرد شمام دیدین ؟

مرد روی بالکن بله ، دیدم .

مکانیک چه جوری بود ؟

مرد روی بالکن یه هیولای درست و حسابی ، سلانه سلانه اومد و رفت
 تو اون خونه .

پیرمرد شنیدین ؟ شنیدین ؟ حالا باور تون شد ؟

مردم (یک مرتبه و با هیجان.) آای دزد، دزد، بگیر، بگیر، پاسبان،

پاسبان !

تو هم می‌لولند و این‌ور آن‌ور می‌دوند و دست و بال تکان
 می‌دهند ، چند لحظه بعد همه یک مرتبه ساکت می‌ایستند
 و به مرد روی بالکن خیره می‌شوند .

مرد روی بالکن خب ؟

- مرد شما که، می‌دونستین پس چرا از اول چیزی نگفتین؟
مرد روی بالکن من فکر کردم شما حرفای این پیرمرد محترمو باور می‌کنین.
- دکتر پس چرا نیومدین پایین؟
مرد روی بالکن کاری نداشتم ، بعلاوه از این جا بهتری تو نستم همه چیز رو بپام.
- مکانیک چی رو بپای؟
مرد روی بالکن هم شمارو ، وهم اون خونه رو. آخه شماها سرتون به جر و بحث گرم بود و ممکن بود یارو بذاره در بره، حالام اگه خطری پیش بیاد فوری خبرتون می‌کنم.
- دکتر بینم حضرت آقا...
مرد روی بالکن ها ، چیه ؟ لابد می‌خوای منم سؤال پیچ بکنی ؟ نه داداش ، من نه پر خوردم و نه کتاب ارواح خوندم ، گرفتاری ادراری هم ندارم، خوابم نبودم که حالا بد خواب شده باشم. (با خنده.) فقط از سر شب یه پنج سیری نم نمک رفتم بالا، یه خورده شنگولم، همین. (به همه.) بفرمائین بالا ، مجلس بی‌ریاست.
- مرد شمام مثل این که شوخی تون گرفته، با این وضع که پیش اومده جای این نوع خوشمزگی‌ها نیست.
- مرد روی بالکن می‌گین چیکار کنم؟
مرد بیاین پائین فکر چاره‌ای بکنیم.
- مرد روی بالکن من راحتم ، شما مشغول شین.
- مکانیک مگه تو مال این محل نیستی؟
مرد روی بالکن با اجازه تون چرا.
- مرد پس چرا خودتونو کشیدین کنار؟

مرد روی بالکن بابا دست خوش ، شماها داشتن راهتونو می کشیدین که برین.

مرد خب ، حالا که محله در خطر، باید کمک بکنی یا نه؟

مرد روی بالکن ولی من از هیچ خطری باکیم نیست.

مرد اگه دزد خونه تو بزنه چی؟

مرد روی بالکن خواب من سبکه.

دکتر ولش کنین آقایون ، هرکس صلاح کار خودشو بهتر می دونه.

پیرمرد (مصمم .) خب، باید همگی دست به کارشیم.

سکوت. همه دورهم جمع می شوند و نگاه ها متوجه خانه متروک می شود.

دکتر این خونه مال کیه؟

پیرمرد نمی دونم والله .

مرد از ظاهرش پیداس که متروک س .

پیرمرد اصلاً معلوم نیس که صاحب داره یا نداره.

بابای مدرسه الانه چند ساله که این خونه همین جوری هس، اونوقت

که این جا بر و بیابون بود، نمی دونم روچه حسابی این جا رو می گفتن مرده شورخونه.

مرد چرا مرده شورخونه ؟ مگه این طرفا قبرستان بوده ؟

بابای مدرسه نمی دونم والله ، من که تاریخچه شو نمی دونم، یه وقتی

هم می گفتن ژاندارمری.

مرد ژاندارمری چرا ؟

بابای مدرسه نمی دونم، همین جوری .

دکتر صاحب چی؟ صاحب داره یا نه؟

- بابای مدرسه به وقتا می گفتن داره ویه وقتام می گفتن نداره.
دکتر چطور آخه ؟
- بابای مدرسه اون وقتا که این محل هنوز این جور آباد نشده بود، این آقا مدیر ما می خواست این جا رو واسه مدرسه بخره، خیلی این در و اون در زد و چندتا نشونی هم بهش دادن، اما هرچی سراغ گرفت، بالاخره نفهمید صاحب درست و حسابیش کیه ، بعدم منصرف شد، و همین زمین رو که الان مدرسه س خرید و ساخت.
- مکانیک این حرفا به چه درد می خوره ؟ چه صاحب داشته باشه و چه نداشته باشه بهر حال الان...
- دکتر (حرفش را قطع می کند.) چطور به درد نمی خوره ؟ بالاخره باید فهمید این کیه که اومده بیخ گوش ما دزدخونه واکرده .
- مکانیک ما هنوز همدیگرو درست و حسابی نمی شناسیم. شمام حوصله دارین آقا .
- مرد (از صدای موزیکی که مرد روی بالکن راه انداخته کلافه شده. به مرد روی بالکن.) حضرت آقا، ممکنه صدای زرزر اون قارقار کتونو کم کنین ؟
- مرد روی بالکن بهه، منو ببین که واسه تسکین اعصاب شما موزیک راه انداختم، خيله خب ، حالا که خوشتون نمی آد ، زحمت بی خود نمی کشم .
- موزیک را قطع می کند.
- پیرمرد (ناتوان.) آقايون، شما اصلا حاليتون نیس، وایستادین همش حرف می زنین، آخه فکری بکنین، کاری بکنین.

- دکتر بله، باید فکر اساسی کرد، يك فکر اساسی و منطقی.
- مکانیک خب، چیکار کنیم؟
- دکتر باید از مجرای صحیح و قانونی اقدام کرد.
- بابای مدرسه بله هر جوری شده باید کشیدش بیرون.
- دکتر ما قانوناً این حق رو نداریم.
- پیرمرد یعنی چه آقا، ما نمی‌تونیم با این همه دلهره که داریم دست رو دست بذاریم و بشینیم.
- دکتر من کی همچو حرفی زدم؟ منظورم اینه که حضور نماینده قانون لازمه.
- مرد روی بالکن بارك الله، به این میگن حرف حسابی، با یه آژدان تمام قضایا خله.
- مکانیک این محله که کلا نتری نداره.
- مرد اصلاً معلوم نیست این جا جزو منطقه شهربانیه یا ژاندارمری.
- دکتر به هر حال صلاح در اینه که یه جوری خبرشون کنیم.
- مرد روی بالکن ها، به این میگن مغز متفکر.
- پیرمرد حالا کی بره؟
- همدیگرا نگاه می‌کنند و نگاه‌ها برمی‌گردد به طرف بابای مدرسه.
- بابای مدرسه یعنی میگین من برم؟ پا پیاده؟ مگه شما انصاف سرتون نمیشه؟
- دکتر چاره چیه؟
- بابای مدرسه من پیرمرد تا برم و برگردم آفتاب زده.
- مرد روی بالکن راست میگه، یه نفرو بفرستین که ماشین داره، زود بره و

برگرده .

همه متوجه دکنرمی شوند. دکتر در سکوت، سعی می کند
که به روی خود نیاورد.

خب، چی میگین آقای دکتر؟

دکتر می دونین، درسته که من یه قراضه به اسم ماشین دارم...
مرد روی بالکن شکسته نفسی می فرمائین آقای دکتر .
دکتر اما اشکال کار در اینه که رانندهم رفته شهر .
مکانیک عیبی نداره ، من جورشو می کشم .
دکتر والله ماشین من یه قلق بخصوصی داره، همه کس نمی تونه
برونه .

مرد روی بالکن این بابا خودش مکانیکه، هزاریم ماشینت جفتگی باشه
رامش می کنه .

دکتر خدا شاهده من حرفی ندارم ، اما بدبختی این جاس که
«سوویچ» ماشین پیش خودم نیست، راننده برده.

مکانیک این که غصه نداره، من بی «سوویچ» روشنش می کنم.
دکتر عرض کردم نمیشه، ماشین بنده اصلا خرابه.

مرد روی بالکن یه بار کی بگو نمیدم و خودتو راحت کن دیگه ، چرا
هی به نعل و به میخ می زنی ؟

دکتر (کلافه.) به شما اصلا مربوط نیست حضرت آقا .

مرد روی بالکن چطور مربوط نیست ، یه محله در خطره .

دکتر اما شما که خودتونو کنار کشیدین .

پیرمرد (به دکتر.) آقای دکتر ، اگه براتون مقدوره استدعا

می کنم...

دختر بابا، تو کارت نباشه .

مردم دور دکتر حلقه زده اند و بانگاه اصرار می کنند.
ولی دکتر به روی خود نمی آورد. سکوت.

مرد روی بالکن حالا که ماشین آقای دکتر خرابه، تنها راهش اینه که همه دست به یکی کنین و یارو رو تو خونه دستگیرش کنین.
پیرمرد غیر از این چاره ای نیست .
مرد بله، باید همین کارو کرد .
مکانیک خب، راه بیافتین .

مصمم حرکت می کنند، ولی نرسیده به در، دچار تردید شده می ایستند.

مرد روی بالکن چطور شد؟ جا زدین ؟
دکتر (که مثل دیگران در فکر است و مردد.) این جوری نمیشه.
مرد بله، کار عبثیه .
مکانیک چرا ؟
دکتر همه باهم نمیشه بریم تو، چون احتمال خطر بیشتره .
پیرمرد پس چه کار کنیم ؟
دختر بابا تو خودتو قاطی نکن .
دکتر دسته جمعی فایده نداره، شلوغ میشه. بهتره یه نفر بره تو،
مام از بیرون مواظب باشیم .
مرد روی بالکن طرف هول کرده، ترس ورش داشته.
دکتر نه خیر، هیچم نمی ترسم .
مرد روی بالکن نمی ترسی؟ چه بهتر، خب، اهالی محترم، خوشحال باشیم
که يك آدم نترس توی ما هست. آقای دکتر، ثابت کن
که نمی ترسی، برو تو و دستگیرش کن .
دکتر چرا من ؟

مردروی بالکن آخه ما همه مون می ترسیم .
 دکتر مگه من دیوونه‌م که خودمو تو خطر بندازم .
 مردروی بالکن مرگ خوبه اما واسه همسایه، آره؟
 دکتر منو بین با کی دارم جرو بحث می کنم .
 مردروی بالکن بعله، ما چه قابل که طرف صحبت سرکار باشیم .
 پیرمرد (که خونس به جوش آمده..) بسیار خب، حالا که هیچکس
 حاضر نیست بره، خودم میرم، خودم، تکتوتنها .

مصمم به طرف در خانه متروک می رود، مردم جلویش را
 می گیرند و او را به گوشه ای می برند و او را از تصمیمش
 منصرف می کنند .

مردروی بالکن آره بابا ، تو رضایت بده . (به مردم.) این بیچاره بنده
 خدا اگه دماغشو بگیری جونس درمیره، اونو چه به
 این کارا .

پیرمرد (مثل ترقه می ترکد.) بیچاره بنده خدا پدرته، مرتیکه پدر
 سوخته دیوٹ.

دختر (با التماس.) بابا تورو خدا ول کن، دیگه بسه.
 پیرمرد د آخه مرتیکه هرچی مزخرف دم دهنش میآد میگه .
 دختر بابا! بابا!

او را آرام می کند .

مرد (غر می زند.) خجالت نمی کشه ، اگه قرار باشه هر کی
 به چتول عرق سگی بخوره و بیاد هر غلطی که دلش بخواد
 بکنه که درست نیست، ما می خواییم به عمر تو این محطه
 زندگی کنیم .

- مرد روی بالکن دو کلمه‌م از مادر عروس بشنو .
مرد زهرمار !
- مرد روی بالکن به‌جی‌گرت، اگه خیلی مردی خودت برو تو .
مرد تو دیگه خفه شو !
- مکانیک (به‌مرد روی بالکن.) یه دقه در دهن‌تو بذار ببینیم چیکار می‌کنیم .
- مرد روی بالکن اوه، یه‌داوطلب دیگه، باستانی کارم هست، بفرستینش تو .
مادر مکانیک (به‌مرد روی بالکن.) وا، مگه پسر من جونشو از سر راه پیدا کرده ؟
- مکانیک می‌آم دک وپوزتو خرد می‌کنم آ .
- مرد روی بالکن اونوقتا که می‌زدی بابات شوشکه داشت .
مکانیک (به‌مردم.) شاهد باشین ها .
- حمله می‌کند، مردم جلوی‌ش را می‌گیرند.
- ول‌کنین تا حسابشو برسم ، به خیالش رسیده ، هرچی ملاحظه‌شو می‌کنیم پاك‌گندشو در آورده .
- مادر مکانیک (به‌مرد روی بالکن.) چیه سگ‌شدی افتادی به‌جون مردم؟
- مرد روی بالکن برو بزرگ‌ترتو بفرست ننه ، من دهن به‌دهن دختر بچه نمیدارم .
- مادر مکانیک (از کوره در رفته.) الهی جز جی‌گربزنی، مگه تو خواهر مادر نداری ؟ مرده شور اون چشمای حیزتو ببره .
- دکتر ولش‌کنین مادر ، دهن به‌دهنش نذارین . می‌بینین که هیچ‌چی حالیش نیس .
- مکانیک (یوزش می‌برد.) صبر کن الان حالیت می‌کنم ، درب و داغونت می‌کنم، پدر جدتو در می‌آرم .

سنگی برمی دارد ، مردم که می بینند قضیه جدی است پا
درمیانی می کنند، فریاد و همه برپاست. در همین وقت
صدای موتوری به گوش می رسد ، راه بازمی کنند، يك
تا کسی بار وارد میدان می شود ، بادیدن مردم ترمز
می کند و سرش را بیرون می آورد، کلاه عجیبی به سر
دارد وعينك تیره ای به چشم زده .

چی شده ؟	راننده
یه دزد، یه هیولا رفته اون تو قايم شده .	پیرمرد
(پیاده می شود.) دزد ؟	راننده
بله .	پیرمرد
رفته اون تو ؟	راننده
آره .	پیرمرد
خب، بکشیش بیرون .	راننده
نمیشه، اسلحه داره .	پیرمرد
(جامی خورد.) اوه ، پس اسلحه داره . حالا چیکارش می خواهی بکنی ؟	راننده
نمی دونم، همین طور مات و مبهوت مونديم.	پیرمرد
بهبتره و لش کنی به هوای خودش ، حالا که فهمیده شماها بیدارین راهشو می کشه میره .	راننده
ممکنه یه خواهشی از حضور شما بکنم ؟ شما که وسیله دارین ، زحمت بکشین تا کلانتری ، وجریانو بهشون بگین .	دکتر
کلانتری ؟ من داشتم می رفتم...	راننده
با این کار شما یه محله رو از خطر نجات میدین .	دکتر
خدا الهی بهت عوض بده .	مادر مکانیک

مرد البته این يك وظیفهٔ انسانی، باید به فکر این عده‌م باشین
یا نه؟

راننده آخه من خیلی خسته‌م، چشمام خیلی خیلی میره .

پیرمرد خب ، یه مشت آب بزن صورتت .

دختر تو چیکار داری بابا؟

دکتر (به راننده.) خب؟

منتظر می‌ماند.

راننده (راضی شده.) به کلانتری چی بگم؟

پیرمرد بگو يك موجود خطرناك اومده تو این خونهٔ متروك

قایم شده ، جان و مال و ناموس مردم در خطر . اهالی

تقاضای عاجزانه دارند که هرچه زودتر ...

راننده ها، فهمیدم .

دختر (به میان حرف پدر دویده.) بگین این جا دزد اومده، همین.

راننده دیگه می‌دونم چی بگم .

سرتکان می‌دهد و سوار تا کسی بار از میدان خارج می‌شود.

مردم با خیال راحت هريك گوشه‌ای پهن می‌شوند.

دکتر بالاخره درست شد .

مرد روی بالکن آره درست شد، به دلت بدنبار .

مرد باز دیگه چیه؟

مرد روی بالکن اون یارو کی بود؟

مرد یه رهگذر .

مرد روی بالکن کجا می‌رفت؟

مرد چه می‌دونم، لابد می‌رفت خونه‌ش .

مرد روی بالکن کدوم خونه‌ش؟ مگه بالاتر از این جام خونه‌ای هست؟
ها؟ لابد می‌رفت هواخوری، اونم يك ونیم بعد از نصف
شب .

مکانیک پس می‌رفت کجا؟

مرد روی بالکن من نمی‌دونم، شاید می‌اومده این جا .

دکتر که چیکار بکنه؟

مرد روی بالکن اصل موضوع همین جاس، چطور بهش شك نبردین؟
بابای مدرسه واسه چی؟

مرد روی بالکن از کجا معلوم که همدست این یارو نبود؟

خانه متروک را نشان می‌دهد.

پیرمرد پس چطور راضی شد بره آجان بیاره؟

مرد روی بالکن شماها چقدر خوش باورین، اومد دید هوا پسه، گذاشت
و دررفت .

مکانیک منظورت چیه؟

مرد روی بالکن به این جور آدمای می‌گن رفیق دزد و شریک قافله.

پیرمرد (وحشت‌زده.) خدایا، خودت نجاتمون بده، حالا چیکار
بکنیم؟

دختر بابا این قدر حرص و جوش نخور، باز دوباره می‌ترسم
قلبت بگیره .

همه متوجه مرد روی بالکن هستند .

دکتر شما چی پیشنهاد می‌کنین؟

مرد روی بالکن (باخونسردی سیگاری آتش می‌زند.) والله، هر جوری شده
كلک یارو را باید کند .

به خانه متروك اشاره می کند .

مرد	چه جوری؟
مرد روی بالکن	چارهش یه تفنگه .
پیرمرد	تفنگ؟
مرد روی بالکن	بله تفنگ .
مکانیک	حالا ما تفنگ از کجا بیاریم؟
مرد روی بالکن	ما تفنگ داریم .
پیرمرد	داریم؟ پس کوش؟

دستهای خالی را نشان می دهد.

مرد روی بالکن	(باتأکید.) یکی از ماها يك تفنگ داره .
مکانیک	(به دیگران.) تو شماها کی تفنگ داره؟ ها؟ کی تفنگ داره؟

همه ساکتند .

مرد روی بالکن	یکی حاضر نشد ماشینشو بده ، اون یکی جلو پسرشو گرفت و یکی دیگه دور ورداشت و بعد جا زد. حالام نوبت اونیه که تفنگ داره و نمی خواد بده . (رو به مرد .)
	ها، چی میگی؟

مرد	من، من تفنگم کجا بود؟
مرد روی بالکن	پس اونیه که روزای جمعه دوش می گرفتی و می رفتی بالای تپه، چی بود؟
مرد	اون یه تفنگ شکاریه .

مرد روی بالکن	مگه تفنگ شکاری تفنگ نیست؟ تفنگ نیست پس چیه؟
---------------	---

- با اون همیشه کسی رو زد؟ همیشه ترسو ند؟
 دکتر پس شما تفنگ داشتن و تمام این مدت صدا تون در نمی-
 اومد؟
- مرد ولی آخه، فکر نمی کنم اون به درد بخوره .
- پیرمرد شما اونو بیارین، می بینین که چه جوری به درد می خوره.
- دختر بابا تو تفنگ می خوای چیکار؟ تو رو خدا دیگه دخالت نکن .
- مرد (در رودر بایستی مانده.) من حرفی ندارم، اما هرچی پیش
 بیاد مسئولیتش باشماست .
- مکانیک باشه، تو برو بیار.
- مرد با تردید وارد خانه می شود.
- پیرمرد ما ملت، آدم بشو نیستیم.
- دکتر چه آدمای بی چشم و روئی پیدا میشن .
- مرد روی بالکن بلا نسبت شما. (همه دور هم جمع می شوند.) هی، می شنفین؟
- پیرمرد چی چی رو ؟
- مرد روی بالکن گوش کنین .
- همه گوش می دهند.
- بابای مدرسه انگار داره راه میره .
- همه هراسا نند.
- مکانیک مثل این که یه چیزی رو انداخت .
- پیرمرد شاید می خواد بیاد بیرون .
- مرد روی بالکن هیس!

جا عوض می کند و از روی بالکن به داخل خانه متروک
سرك می کشد .

هی، او مده نشسته روپله ها .

چیکار می کنه ؟

پیرمرد

مرد روی بالکن نمی دونم. انگار یه چیری رو داره تیز می کنه .

تیز می کنه؟ چی رو تیز می کنه؟

پیرمرد

مرد روی بالکن درست معلوم نیست.

بابای مدرسه خوب نیگا کن !

مرد روی بالکن (خم می شود و با خوشحالی به مردم.) هی، دیگه تیز نمی کنه.

همه خوشحال می شوند .

مادر مکانیک الهی صدهزار مرتبه شکر .

دکتر پس چیکار می کنه ؟

مرد روی بالکن حالا بصاف نشسته و کله شو تکون میده.

بابای مدرسه ببین چه خیالاتی داره، خدا خودش رحم بکنه .

مرد روی بالکن (با تعجب و وحشت.) وای، وای !

پیرمرد چیه ؟ چی شده ؟

مرد روی بالکن داره تفنگ شو می خوره .

مکانیک چیکار می کنه ؟

مرد روی بالکن (باتکیه روی کلمات.) تفنگ شو می خوره .

مکانیک یعنی چی؟ مگه میشه تفنگو خورد ؟

مرد روی بالکن من چه می دونم، او ناهاش، تودهنشه. شایدم داره دندونا شو

خلال می کنه .

مرد با تفنگ ؟

مرد روی بالکن آره جان شما .

دکتر چطور ممکنه؟ تفنگ که چوب کبریت نیست .
 مکانیک بابا این مارو دست انداخته، داره مسخره بازی درمیاره.
 مرد روی بالکن چی؟ مسخره بازی؟ خيله خب، حالا که این جوړه اصلا
 به من چه، خودتون می دونین .

پشت به مردم نشسته مشغول دود کردن سیگار می شود .
 مردم دلواپس و ناراحت همدیگر را نگاه می کنند.

پیرمرد (باتریدید وادب.) هی، هی آقا !

مرد روی بالکن جواب نمی دهد.

دکتر آقا، ممکنه این جارو نیگا بکنین ؟
 بابای مدرسه آقا ! آقا !
 مردم آقا ، آقا ، خواهش می کنیم ، خواهش می کنیم .
 مرد روی بالکن چیه؟ چی می خوایین ؟
 پیرمرد یه دفعه دیگه اونها رو نیگا کنین .
 مرد حالا که به نظر شما مسخره بازی درمیارم برای چی نیگا
 کنم ؟

پیرمرد خب، شوخی می کردن، شما چرا به دل گرفتین؟ خواهش
 می کنم ببین چه خبره .

مرد روی بالکن قول میدین که مسخره بازی درنیارین ؟
 پیرمرد بله .

مرد روی بالکن دیگه کسی وسط حرف من فضولی نمی کنه ؟
 بابای مدرسه نه خیر قربان .

مرد روی بالکن مطمئن باشم ؟
 مردم قول میدیم، مطمئن باشین .

مرد روی بالکن بسیار خب .

بلند می شود و به داخل خانه متروک خیره است، همه ساکت
و منتظرند .

پیرمرد

خب چیکار می کنه ؟

مرد روی بالکن

داره یه چیزی رو تیکه پاره می کنه، آها، انداختش رو
زمین.

پیرمرد

چی رو ؟

مرد، تفنگ به دست دم در پیدا شده، مشغول تماشا است.

مرد روی بالکن

یه چیزی رو. حالا داره زور بازوهاشو امتحان می کنه.

دست روی بازوی خود گذاشته، عضلاتش را نشان می دهد.

این جور... حالا داره می خنده، یه چیز بامزه ای یادش
افتاده داره می خنده .

به خنده افتاده است. مردم بی صدا می خندند .

اوه، دیگه نمی خنده، یه جور می شده، انگار حوصله اش
سرفته، ایوا...

یک مرتبه کف بالکن می نشیند. مردم یک مرتبه بدون اراده
روی زمین می نشینند، مرد روی بالکن آرام آرام بلند
می شود، دیگران هم چنین می کنند.

پیرمرد

(آهسته.) چی شد ؟

مرد روی بالکن

نزدیک بود منو ببینه . (با تعریفات می کند، قیافه اش هم
تغییر می کند.) حالا، مثل این که غصه ش شده ، دستشو

گذاشته زیر چونه‌ش، داره آه می‌کشه . (آه می‌کشد .)
 بیچاره، خیلی توفکره، داره نقشه می‌کشه، کله‌ش داره
 باد می‌کنه، هی بزرگ میشه، بزرگ‌تر میشه ، و حالا ،
 آره حالا دیگه خوابش می‌آد، داره چرت می‌زنه، آها،
 آها، سرش افتاد رو زانو، آها، تموم شد. (نفس راحتی
 می‌کشد و باشوق و ذوق.) تموم شد دیگه، خوابش برد.

همه نفس راحتی می‌کشند و متوجه مرد می‌شوند که تفنگ
 به دست پشت سر آن‌ها ایستاده است. مرد روی بالکن او را
 می‌بیند.

آفرین، خوب به موقع رسیدی، حالا دیگه نباید وقت
 تلف کرد. الان او خوابه و شماها بیدار، اسلحه‌م که دارین،
 الان موقعیه که باید سرنوشت محله رو تعیین بکنین،
 باید همت کرد و دست به کار شد و این هیولا را که باعث
 وحشت همه شده نابود کرد، یک بار تصمیم بگیرین و
 بعدش دیگه راحتی و آزادی .

خب، این تفنگ، بدمش به کی؟

مرد

همه را ورنه می‌کند و آخر سر تفنگ را دودستی به
 طرف پیرمرد دراز می‌کند.

بابا؟

دختر

من که تیراندازی بلد نیستم .

پیرمرد

خوب، این از تفنگ، باقیشو خودتون می‌دونین . تو

مرد

شماها کی تیراندازی بلده؟

خودت .

مرد روی بالکن

مرد

من نمی‌تونم ، من هزارتا گرفتاری و مسئولیت دارم ،
نمی‌تونم خودمو تو دخمضه بندازم، نمی‌تونم .

مرد روی بالکن

از اولش معلوم بود، من شما ملترو خوب می‌شناسم.
باهاتون خیلی بیشتر از اونچه که فکر کنین آشنام. من از
تو شماها دراومدم. سر آب، سر زمین، سر ساختمون،
تو دعواها، خلاصه همه‌جا باهاتون بودم، سایه به سایه
هوای کارتو نو داشتم . شماها هر کدوم یه مشت از این
گرفتاری‌ها و مسئولیت‌ها به خودتون بستین . مسئولیت
زن، مسئولیت بچه ، مسئولیت پدر و مادر ، مسئولیت
کار ، مسئولیت خونه، مسئولیت‌های اجتماعی . خب،
البته همه این‌ها مانعه .

مرد

تو دیگه چی میگی؟ بالای‌گود نشستی و میگی لنگش
کن .

مرد روی بالکن

من فقط يك چیز میگم ، تنها موقعی که میشه کاری کرد
همین الانه .

مکانیک

از کجا می‌دونی ؟

مرد روی بالکن

من این جاو ایستادم و همه جارو خوب می‌بینم. شما حرفای
منو باور می‌کنین، هرچی که میگم. ولی خودتونو می‌زنین
به اون راه و بعد زه می‌زنین، کثافت می‌زنین به خودتون،
چرا؟ واسه این که می‌ترسین، همه‌تون ، همه‌تون از دم
می‌ترسین، ترس مثل خون بیست و چهار ساعته توتنتون
می‌گرده ، اونوقت چیکار می‌کنین ؟ هی دست و پاتونو
جمع می‌کنین، هی تو خودتون فرو میرین، تاجائیکه فلج
میشین و دیگه نمی‌تونین تکون بخورین .

همه در سکوت گوش می‌دهند . صدای موتوری نزدیک می‌شود و چند لحظه بعد يك تا کسی بار وارد میدان می‌شود، با خبرنگاری که قد بلندی دارد و پشت تا کسی بار سر پا ایستاده، دم و دستگاه عکاسی را به گردن آویخته است.

راهنده (در تا کسی بار را باز می‌کند.) پلیس الانه می‌آد، ماجلو تر او مدیم. (پیاده می‌شود.) این آقا «فوتو» س، او مده عکس و تفصیلاتشو بنویسه، خب، با ما کاری ندارین؟
مردم خیلی متشکر، خیلی ممنون، خدا بهت عوض بده، خیال همه رو راحت کردی .
راهنده اختیار دارین، وظیفه‌م بود، این حرفا چیه .

خبرنگار پیاده می‌شود و راهنده سوار شده خارج می‌شود.
خبرنگار (قرتی.) خب آقایون، قضیه از چه قراره؟ چه اتفاقی افتاده؟

کاغذ و مداد حاضر کرده، مشغول یادداشت می‌شود.

پیرمرد یه هیولا او مده رفته این تو قایم شده .
خبرنگار هیولا؟
دکتر ماهیت اصلیش معلوم نیست حضرت آقا .
پیرمرد یعنی ممکنه دزد باشه، قاتل باشه، یا اصلا به نیت ...
دختر بابا، بسه دیگه، اصلا بتو چه؟
خبرنگار پس تا این لحظه از نیت اصلی او کسی اطلاع نداره؟
مرد بله آقا .
خبرنگار مسلحه؟
پیرمرد بله آقا، اونم چه جور.

خبرنگار

خب آقایون! اومدن این اجنبی باعث چه تغییراتی در محل شده؟

در حال یادداشت کردن.

دکتر

بابای مدرسه

خبرنگار

همه وحشت زده‌ن و احساس خطر می‌کنن.

بله آقا، يك نفر نتونسته چشم رو هم بذاره.

بسیار خب، بسیار خب.

دوربین «فلش» داری را حاضر می‌کند.

خب آقایون، لطفاً فاصله بگیرین، فاصله بگیرین، کمی جا باز کنین، متشکرم، متشکرم، اول يك عکس از محل حادثه.

به‌هوا می‌پرد و فلش می‌زند و تغییر مکان می‌دهد.

عکس دیگه از محل حادثه.

فلش می‌زند و جا عوض می‌کند.

و این‌هم عکس سوم از محل حادثه.

فلش می‌زند و روبه‌مردم.

خب، حالا نوبت محله‌س.

این‌ور آن‌ور می‌دود و دور خود می‌چرخد و از خانه‌ها و زوایا و کوچه‌های میدان تندتند عکس می‌گیرد.

خب ، آقايون ، خواهش مي كنم بايستين پهلوي هم ،
مي خوام چند عكس هم از اهالي محترم بگيرم ، صاف
وايستين ، جمع شين ، جمع شين ، متشكرم .

مردم باشوق و ذوق صف مي بندند و شق و ورق قیافه های
مختلف مي گيرند ، خبرنگار فلش مي زند .

متشكرم . (جدي .) خب ، اولين بار اين هيولا را كيديد؟
(جلومي رود .) بنده ديدم قربان ، بنده ديدم .
پس لطفاً بفرماين اين جا .

پيرمرد
خبرنگار

اورا كنار مي كشد و جلو خانه متروك نكهميدارد . پيرمرد
قيافه با ابهتي مي گيرد و خبرنگار عكس مي گيرد .

متشكرم .

خوب شد ؟

عالي شد . خوب ، آقايون ، من براي تهيه رپرتاژ احتياج
به ... به خيلي چيزها دارم ، البته بعد از انتشار اين حادثه
خواهين ديد كه سر نوشت محله چقدر عوض ميشه .

ما هر كمكي كه از دستمون برياد مضايقه نداريم .
قبلا از اين همكاري متشكرم . (به پيرمرد .) مي خواستم از
حضور آقا يه خواهشي بكنم .

بفرماين قربان .

ممكنه به بنده نشون بدين كه اين هيولا چه جوري اومد
و چه كارائي كرد و چه جوري رفت تو؟

عرض كنم خدمت سر كار كه بنده نزديك دو ساله كه
گرفتار ناراحتي مثانه هستم و ناچارم شبی شش هفت بار ،

پيرمرد
خبرنگار

دكتر
خبرنگار

پيرمرد
خبرنگار

پيرمرد

- بی ادبی میشه ...
 مرد روی بالکن به عبارت ساده تر ایشون سلسله البول دارن.
 دختر بابا تورو خدا ول کن .
 پیرمرد (عصانی.) چی چی رو ول کنم دختره احمق؟
 دختر آخه گفتن این حرفا که فایده نداره، فقط بگو چه جوری دیدیش.
 خبرنگار بله ، خانم صحیح می فرمان ، بهتره که اصل قضیه رو برای ... یعنی یه جوری به ما نشون بدین .
 پیرمرد (متوجه نشده.) چه جوری نشون بدم؟ اون او مدورفت تو...
 خبرنگار معذرت می خوام، مثل این که منظور منو نفهمیدین، فرض کنیم که شما اون هیولا هستین ...
 پیرمرد خب؟
 خبرنگار حالا به ما نشون بدین که اون چه جوری راه می رفت و چه جوری نگاه می کرد و...
 پیرمرد آها، فهمیدم، می خواهین من مثلاً ادای اونو در بیارم،
 بله؟
 خبرنگار بله، بله، تقریباً .
 دختر بابا .
 پیرمرد تو خفه شو . (به خبرنگار.) من برای روشن شدن قضیه حاضرم همه جور فداکاری بکنم.
 خبرنگار متشکرم .
 پیرمرد (فکر می کند و سعی دارد به یاد بیاورد.) از اون کوچه او مد بیرون و...
 خبرنگار توضیح دیگه لازم نیست ، نشون بدین، نشون بدین .
 پیرمرد بسیار خوب .

از صحنه بیرون می‌رود، خبرنگار مشغول حاضر کردن
دوربین است .

(از بیرون صحنه.) شروع کنم؟

یه دقیقه صبر کنین.

پیرمرد

خبرنگار

کارش را تمام می‌کند و دوربین آماده است.

خب، شروع کنین.

حالا شما یه دقیقه صبر کنین .

پیرمرد

صدای سرفهٔ پیرمرد.

تو سلسلهٔ بوله .

حاضر؟

مرد روی بالکن

پیرمرد

همه کنار می‌روند و راه باز می‌کنند، پیرمرد با چشم-
های دریده و دستهای چنگ شده، با اندام قوزی، در
حالی که گشاد گشاد راه می‌رود و خرناسه می‌کشد از ته
کوچه ظاهر می‌شود. همه با تعجب او را نگاه می‌کنند.
پیرمرد سلانه سلانه، به طرف خانهٔ متروک پیش می‌رود.
خبرنگار در حال شلنگ تخته، از چپ و راست و عقب و
جلو پیرمرد عکس می‌گیرد .

متشکرم، متشکرم حضرت آقا، خیلی خیلی متشکرم .

خبرنگار

پیرمرد به در خانهٔ متروک که می‌رسد يك دقیقه به همان وضع
می‌ماند و بعد برمی‌گردد طرف مردم .

بسه بابا، بسه، دیگه آبرو برامون نداشتی، از فردا چه
جوری می‌تونیم تو این محله سر بلند کنیم؟

دختر

- پیرمرد به تو چه دختره فضول، لابد این آقا یه چیزی می‌دونن که خواستن این کارو بکنم .
- خبرنگار ناراحت نشین خانم، این لطفی بود که در حق من کردن، خیلی متشکرم آقا .
- پیرمرد اختیار دارین ، وظیفه‌م بود .
- خبرنگار خب، تاپیش از رسیدن پلیس اجازه می‌خوام نظرتك تك شمارو در باره نفس حادثه بدونم . اول سرکار خانم . (روبه دختر.) نظر شما درباره حادثه امشب چیه ؟
- دختر والله من، من نظر بخصوصی ندارم .
- خبرنگار (بالبختند.) آخه این که همیشه، شما از اول ماجرا شاهد... با بابا دستخوش، نیومده سرنخرو بند کرد، خیلی زرنگی آقا پسر، ول کن بچه مجل مارو .
- خبرنگار (که تقریباً سنگ روی یخ شده، به‌مرد روی بالکن طوری خیره نگاه می‌کند که انکار لایق جواب دادن نیست و به‌طرف پیرمرد می‌رود.) شما آقا، نظر شما چیه ؟
- در حال یادداشت کردن.
- پیرمرد به نظر من هر جوری شده باید کشیدش بیرون .
- خبرنگار (روبه‌مرد.) و شما ؟
- مرد بنده به تغییرات اساسی در شئون اجتماعي قائلم و معتقدم که امنیت اس و اساس... اس و اساس... اس و اساس... اساس ...
- خبرنگار بله، بله، درسته. (به‌مکانیک.) نظر سرکار ؟
- مکانیک (خیلی جدی.) این جانب عباس فلاح مکانیک گاراج پارس دارنده شناسنامه شماره چهار هزار و پونصد و سی و شیش

عقیده دارم که تصمیمات اولیای امور تنها ضامن بقای ملك و ملت است .

خبرنگار
دکتر

آفرین، آفرین. (روبه دکتر). خب، نظر سرکار عالی؟
دکتر ثباتی صحبت می‌کنه. ضمن تشکر از فرصتی که به این جانب داده شده، لازم می‌دانم چند نکته‌ای را عرض کنم. به نظر بنده احتیاجات و اشکالات این محل در چند نکته خلاصه می‌شود. در درجه اول نداشتن مأمورین استحفاظی و تفکیک و تعیین محل از نظر امور انتظامی است. در درجه دوم اسفالت و ترمیم و ساختمان جاده است که مسئله رانندگی را مشکل کرده. تلفن و برق یکی دیگر از احتیاجات محل است. مهم تر از همه توجه اولیاء امور را به يك مسئله جلب می‌کنم و آن لزوم يك اسم و عنوان شایسته برای این محل است، چون در اعیاد و مراسم ملی و روزهای تاریخی که پیش می‌آد شما باید احساسات عمیق ساکنین این محل رو در روزنامه‌ها منعکس کنید، در این صورت لزوم داشتن يك اسم مناسب برای این محل، کاملاً به چشم می‌خورد. بنده به سهم خودم حاضریم از اسم و شهرتی که در طبابت به خاطر هموعان عزیز کسب کرده‌ام استفاده کرده و محله را به اسم دکتر ثباتی نامگذاری کنم. خواهش می‌کنم بخصوص این مسئله اخیراً با حروف درشت در روزنامه‌تون منعکس کنید. (می‌خندد.) این جناب دکتر، دنبال خر مرده می‌گرده تا نعلشو بکنه. (به خبرنگار.) گوش کن، تو روزنامه‌ت بنویس که یکی از اهالی محترم پیشنهاد کرد اسم این جا رو بذارن لوطی محله.

مرد روی بالکن

صدای آژیر پلیس که نزدیک می‌شود.

خبرنگار (به دست و پا افتاده.) آقایون بفرمایین کنار، بفرمایین کنار، خواهش می‌کنم.

همراه بازمی‌کنند، عکاس جلومی‌دود و در حال ورجه ورجه مشغول گرفتن عکس می‌شود. يك افسر پلیس همراه يك پاسبان وارد می‌شوند. دكتر جلو می‌رود و با افسر دست می‌دهد و دست افسر را نگه میدارد، همه پشت سر آنها جمع می‌شوند، عکاس عکس می‌گیرد.

چی شده؟

افسر قربان، يك اتفاق جالب. اهل محل مدعی هستند که هیولائی اومده و تو این خونه قایم شده.

صاحب خونه کیه؟

این خونه صاحبش کجا بود؟

پس بی‌صاحبه؟

معلوم نیست.

افسر (فکرمی‌کند.) در این صورت ما حق نداریم وارد خونه مردم بشیم. اجازه‌نامه لازمه.

اجازه از کی؟

دکتر یا از شخص صاحب‌خانه و یا باید اجازه‌نامه رسمی از دادستان داشته باشیم.

پیرمرد پس حالا ما چه‌خاکی به سر بریزیم؟

افسر از شکاف در داخل خانه را نگاه می‌کند.

مرد اگه اتفاقی افتاد چی؟

افسر چه اتفاقی ؟
 پیرمرد شما مگه متوجه خطر نیستین ؟
 افسر چرا، ولی دیگه به شما مربوط نیست. شما با خیال راحت
 می‌تونین برین خونه‌هاتون. تا صبح که ترتیبات لازمو
 بدیم . (رو به پاسبان.) شما این جا می‌مونین و مواظب
 اوضاع هستین .
 پاسبان بله قربان .

مردم راضی‌اند. افسر به اتفاق خبرنگار بیرون می‌رود .
 مرد روی بالکن خوب، همه کارا رو بر اه شد. برین خونه‌هاتون و بگیرین
 تخت بخوابین .
 صدای افتادن جسمی از داخل خانه متروک شنیده می‌شود.
 همه بی حرکت می‌ایستند.

بابای مدرسه چه خبره ؟
 مرد روی بالکن (در حالی که به خانه متروک خیره شده.) هی ، بیدار شده .
 پیرمرد بیدار شده ؟
 دختر بابا بریم تو .
 مادر مکانیک (پسرش را عقب می‌کشد.) تو بیا کنار، دخالت نکن.
 دکتر (به مرد روی بالکن.) ببین چیکار می‌خواد بکنه.
 مرد مواظبش باش .
 دختر بابا بیا کنار .
 مرد روی بالکن (با کنجکاو داخل خانه متروک را نگاه می‌کند.) بلند شده،
 داره خودشو جمع وجور می‌کنه.

سروصدا از داخل خانه متروک به گوش می‌رسد.

هرچی سرراشه بالگد میندازه زمین. اوه، اوه، گوش
خوابونده، سروصدا نکنین، داره میآد پایین.

(باوحشت.) داره میآد، مواظب باشین، چیکار کنیم، برین
کنار. (به پاسبان پناه می آورند.) یه کاری بکن، یه کاری
بکن.

مردم

چه خبر تونه شلوغ کردین؟ برین کنار، برین خونه هاتون،
برین قایم شین.

پاسبان

یه کاری بکن، جلوشو بگیر، دستگیرش کن.

مردم

همه فرار می کنند و پشت درها، نبش کوچه ها، پناه
می گیرند. پاسبان در گوشه ای کمین کرده، هفت تیرش را
آماده ساخته، به طرف خانه متروک نشانه رفته است.
در خانه متروک با صدای خشنی باز می شود، اول دستی بایک
چوب دستی به بیرون دراز می شود و چند لحظه بعد یک
عروسک بسیار بزرگ، و پشت سر آن پیرزن فرقتی که
خرت و پرت زیادی به خود بند کرده وارد صحنه می شود.
پیرزن عروسک را زمین می گذارد و روی پله ها می نشیند،
تکه ای نان بیرون می آورد و مشغول سق زدن می شود.

(با گیلاس پر روی بالکن ظاهر می شود. در حالی که از خنده

مرد روی بالکن

بی تاب شده.) ننه علی! هی ننه!

پیرزن سرش را بالا می برد و بی توجه و بی صدا می خندد.

خوب جزو نندیشون، به سلامتی تو.

گیلاسش را می نوشد. مردم بهت زده نزدیک شده
به تماشا می ایستند.

آی. باکلاہ

صحنه، صحنه آی بی کلاه . شب از نیمه گذشته ، تنهایك چراغ روشن است، چراغ خانه بالکن دار. و چند چراغ خواب، پشت چند پنجره. صحنه خالیست. عده ای حرامی پاورچین پاورچین از دو کوچه روبرو پیدا می شوند، تك تك آنها خنجری به کمر چپ و دسته کلیدی به کمر راست دارند ، بی سر و صدا می آیند و خانه متروك را پر می کنند . چند لحظه بعد راه پله های خانه پیرمرد روشن می شود. صدای بگو و مگو و کشمکش شدیدی از پشت در شنیده می شود. در باز شده ، پیرمرد و دختر پیدا می شوند. دختر دودستی پیرمرد را گرفته، مانع بیرون آمدن اوست .

دختر نمیدارم بابا، نمیدارم بری، این دفعه دیگه نمیدارم .

دست پیرمرد را گرفته به داخل می کشد .

پیرمرد چی میگي، خودم دیدم، خودم دیدمشون . ولم کن، ده ولم کن دختره احمق. ولم کن ببینم چه خاکی میشه به سر کرد .

دختر نمیدارم دیگه مسخره اهل محل بشی.

پیرمرد مسخره چیه ، اگه دیر بجنبیم می ریزن و تمام محله رو کن فیکون می کنن .

دختر گوش کن بابا، تو حالت خوش نیست، به خدا اینا همه ش خیالاته .

پیرمرد میگم دیدمشون، خودم دیدمشون.

- دختر خواب دیدی پدر، به خدا خواب دیدی.
- پیرمرد خواب چیه؟ مگه پشت پنجره مستراح میشه خواب دید؟
- دختر پس به نظرت اومده.
- پیرمرد چی چی به نظرم اومده؟
- دختر زده به کله ت .
- پیرمرد به کله خودت زده ، به کله جد و آبادت زده ، ولم کن دختر!
- دختر (مستأصل.) بابا ، خواهش می کنم ، خواهش می کنم ، می خوای چیکار بکنی؟
- پیرمرد باید همسایه هارو خبر کرد، باید کشیدشون بیرون، باید فکری، چاره ای ، کاری کرد . این جور که همیشه دست رو دست گذاشت .
- دختر نه بابا، بامردم کاری نداشته باش، دیگه از فردا نمی تو نیم تو محله سر بلند کنیم، کسی باورش نمیشه ، همه میگن دیوونه شدی، خیالاتی شدی .
- پیرمرد غلط می کنن میگن، گور پدرشون می خندن، دهه، این مزخرفات رو تو تودهنشون میداری .
- دختر گوش کن بابا !
- پیرمرد چیه؟ ها؟ چیه؟
- دختر بیا بریم تو ، تا صبح پشت پنجره کشیک بدیم ، اگه خبری شد اونوقت دست به کار میشیم.
- پیرمرد اونوقت دیگه کار از کار گذشته، تو چطور حالت نیست؟
- دختر بابا، بابا خودتوبی آبرو می کنی، تو اعصابت مریضه، وضع روحیت خوب نیست .
- پیرمرد حرف دهن تو بفهم، همچی می گویم تودهنه که دندونات

بریزه تو شیکمت.

خودش را از دست دختر رها می کند و به وسط میدان
می آید .

بابا ! بابا !

دختر

پیرمرد مترصد است که همسایه بالکن دار را خبر کند
که در باز می شود و مرد روی بالکن، وارد میدان می-
شود، وحشت زده است.

هیس، یواش، یواش!

مرد روی بالکن

انگشت روی لب می گذارد و به خانه متروک اشاره می کند.

شما... شما دیدینشون؟

پیرمرد

دروغ میگه آقا، خیالاتی شده، به نظرش او مده.

دختر

هیس! چه خبره دختر خانم؟ آروم تر، می شنفن .

مرد روی بالکن

می شنفن؟ کیا می شنفن؟

دختر

مبهوت .

ساکت !

پیرمرد

هیچ معلوم هست چی میگین؟

دختر

یواش تر، چه تونه؟ می خواین کار دستمون بدین؟

مرد روی بالکن

چه کاری؟

دختر

اگه خبردار بشن و بریزن بیرون تکلیف چیه؟

مرد روی بالکن

چی چی رو خبردار بشن؟ (رو به پیرمرد.) بابا، به خدا این

دختر

دست انداخته، مسخرهت کرده، این اداها رو درمیاره

که تورو بترسونه، بعد بهت بخنده .
صداتو ببر، خفه خون بگیر دختره سلیطه.

پیرمرد

دختر مستأصل به طرف در خانه می رود، پیرمرد به مرد
روی بالکن .

حالا چیکار کنیم ؟
مرد روی بالکن باید مردمو خبر کرد .

مرد روی بالکن زنگ در خانه مرد را می زند . چند لحظه
انتظار .

مرد (از پنجره به بیرون خم می شود.) چیه ؟ چه خبره ؟ چی شده ؟
پیرمرد دزد آقا، دزد ، يك عالمه دزد .
مرد روی بالکن بیابین پایین آقا، بیابین كمك كنن، یه عده حرومی، یه عده
حرومی .

دختر دروغه، دروغ میگن آقا، باور نکنن.

مرد روی بالکن و پیرمرد به طرف دختر حمله می کنند.

پیرمرد د بروگم شو !

دختر پشت در پنهان می شود.

مرد معلوم هست این وقت شب کارتون چیه ؟
مرد روی بالکن این دفعه قضیه جدیه حضرت آقا. اون تو پره.
مرد پره ؟ از چی پره ؟

مرد روی بالکن از یه عده دزد، حرومی، یه عده ناشناس .
مرد بابا دست و در دارین، برین بخوابین، دزد کدومه، حرومی

چیه، يك كاره مردمو بی خواب می کنین که چی؟ خوشتون
میآد؟

مرد روی بالکن هیس، یواش تر، خواهش می کنم یواش تر، باور کنین
هیچ قصد بدی، هیچ کلکی تو کار نیست، هرچی میگیم
عین حقیقته.

پیرمرد به سیدالشهداء، به دو دست بریده ابو الفضل اگه دروغ
بگیم.

مرد چرا قسم می خوری؟ قسم می خوری که مثلاً باورم بشه؟
مرد روی بالکن این دفعه ما هر دو نفرمون دیدیم، هر دو نفرمون.

مرد (به مرد روی بالکن.) پس تو هم دیدی، آره؟ به به، به به،
حالا دیگه صد درصد باورم شد. (به پیرمرد.) پدر تو چرا
عقلتو میدی دست این؟ برو بخواب پدر، آخه این
مردم آزاری ها چه فایده داره؟

پنجره را می بندد.

پیرمرد
و

مرد روی بالکن آقا... آقا... گوش کنین.

ناامید همدیگر را نگاه می کنند.

چیکار کنیم؟

پیرمرد

مرد روی بالکن باید دیگرونو خبر کرد، نمیشه ولش کرد به امید خدا.

پیرمرد

و
مرد روی بالکن (يك مرتبه و با هم.) آهای، كمك، كمك کنین! دزد، مردم!

دزد، دزد، بگیرین، كمك، كمك!

بابا، بابا، بابا!

دختر

پیرمرد و مرد روی بالکن توی کوچه ها گم می شوند ،
صدای زنگ خانه ها و مشتهائی که به درها می کوبند
به گوش می رسد . فریاد آندو تمام فضا را پر کرده ،
آدم های محل يك يك سروکله شان پیدا می شود . همه
خواب آلوده و با لباس خانه .

- دکتر چی شده ؟ چه خبر شده ؟
- پیرمرد آقای دکتر، بداد برسین، کمک کنین ، همه در خطریم.
جون و مال و ناموس همه در خطره .
- مکانیک چی شده ؟ بازم چی شده ؟
- مرد هیچ چی آقا، مسخره بازی اون شب دوباره تکرار شده.
- پیرمرد مسخره بازی چیه ؟ شماها چرا حالتون نیست ؟
- بابای مدرسه ببینم، باز می خوای دزدبازی دریاری ؟
- مرد روی بالکن بازی مازی تو کار نیست، قضیه خیلی جدیه .
- پیرمرد آقایون! اون توپره، یکی دو تام نیستن.
- دکتر از چی پره؟ ها؟ از چی؟
- پیرمرد از یه عده حرومی، همه یه جور، همه یه شکل.
- دکتر (ناباورانه.) خب ؟
- پیرمرد همه قطار کش، پشت سرهم اومدن ویکی یکی رفتن اون
تو، الانه اون تو پره .
- دکتر پدر ، تو مثل این که واقعاً یه چیزیت میشه ها .
- بابای مدرسه به نظرم باز از اون کتابا خوننده .
- مکانیک حتماً، معلومه .
- مادر مکانیک (به دختر.) اگه شبا یه خورده کمتر بهش بدی بهخوره ،
سردلش خالی باشه ، دیگه این جور خوابهای آشفته
نمی بینه .

- مکانیک
بابای مدرسه
بینم، حرومی، یگه چه صیغه ایه؟
حرومی مال قصه هاس. قدیما به دزدای سرگردنه می گفتن
حرومی.
- پیرمرد
(مستأصل.) تورو خدا، یه کاری بکنین، فکری، چاره‌ای،
کمکی.
- دختر
چرا دروغ میگی بابا؟ (به مردم.) حرفاشو باور نکنین،
همه شو خواب دیده، به نظرش اومده، خیالاتی شده، از
خودش درمیآره.
- پیرمرد
(به دختر.) از خودم درمیآرم؟ آره؟ من خیالاتی شده‌م
سگ مسب پرو؟ الانه پوستومی کنم، پدرتو درمیآرم،
با دستای خودم می کشمت، خفت می کنم.
- به طرف دختر حمله می کند، دختر به داخل خانه فرار
می کند، پیرمرد برمی گردد.
- دختره احمق تو روی من وامیسه.
- رو به مردم.
- مرد
من باچشمای خودم دیدم، این آقام دیده‌ن، اگه من اشتباه
می کنم، ایشون چی؟
آقایون! من فکر می کنم تمام این بازیای زیر سر اینه.
- مرد روی بالکن را نشان می دهد.
- مرد روی بالکن
زیر سر من؟
- مرد
بله، بله، زیر سر جناب عالی. (رو به مردم.) هر شب می خواد
یه بامبول سر مردم دربیاره.

دختر بله آقا ، همه‌ش تقصیر اونه. اون بابامو وادار کرد داد
و فریاد راه بندازه، شماها رو از تو خونه‌هاتون بکشه
بیرون .

دکتر ببینم آقا، (جلومی آید.) شما از جون مردم چی می‌خواهین؟
بله ؟

بابای مدرسه همه‌ش تقصیر اون بطریه‌س ، من می‌دونم اون لامسب
چه خاصیتائی داره. می‌زنه، کله‌ش گرم میشه و می‌افته به
جون مردم .

دکتر (به بابای مدرسه.) خيله خب .

رو به مرد روی بالکن.

حرف حسابتون چیه ؟

مرد روی بالکن مامیگیم اون توپره، اما شما باورتون نمیشه .
مکانیک نه که نمیشه .

مرد روی بالکن تجربه اون شبو چی میگین ؟
مرد به‌خاطر همونه که باورمون نمیشه.

مرد روی بالکن یادتون رفته چی بهتون گفتم ؟
دکتر بله آقا، یه‌مشت پرت‌وپلا، یه‌مشت اهانت.
مرد یه‌سری جفنگ .

مکانیک که لایق خودت بود .

مرد روی بالکن اون حرفای آخریم چی، یادتون نیست ؟
مکانیک (باخشونت.) نه‌خیر یادمون نیست، چی میگي ؟

بابای مدرسه مگه وحی منزل بود که یادمون بمونه؟

مرد روی بالکن دروغ میگین، همه‌ش یادتونه.

پوزخند می‌زند .

- مرد گوش کنین آقایون، این مرد با این حرفا که می‌زنه معلومه که خیالای بدی داره، می‌خواد کاری کنه که همه چی بهم بریزه، آشوب بشه، می‌خواد همه رو بندازه به جون هم، امنیت و آسایش مردمو از بین بیره. (بمرد روی بالکن.) خیال می‌کنی نمی‌دونم؟ تو مأموریت داری، جاسوسی، واسه این کاراتم پول می‌گیری .
- مرد روی بالکن خب ؟
- مرد خب و زهرمار .
- مکانیک اصلا حرف حسابت چیه ؟
- مرد روی بالکن (خونسرد.) حرف حساب من اینه که می‌خوان بچاپنتون، می‌خوان لخت‌تون کنن ، می‌خوان بیان سروقت‌تون و دخل همه‌تونو بیارن .
- مرد (ترس‌خورده.) من یکی این حرفارو باور نمی‌کنم .
- مرد روی بالکن چرا ؟
- مرد حرف هر کی رو باور کنم، حرف تورو باور نمی‌کنم .
- مرد روی بالکن کلاه سر خودت میداری .
- مرد اگه تو بگی الان نصف شبه ، من میگم نه‌خیر، روزه. اگه تو بگی تاریکه، بنده میگم نه‌خیر، روشنه.
- مرد روی بالکن اونوقت چطور میشه ؟
- مکانیک یعنی این قدر باهات بدیم، این قدر باهات لجیم .
- مرد روی بالکن خب ، بد باشین، لج باشین ، دودش تو چشم خودتون میره. من میگم با چشمای خودم دیدم که یه عده اومدن و رفتن اون تو، این دیگه جروبحث نداره.

پیرمرد باور کنین آقايون، نبايد وقتو تلف کرد، يه کاری بکنین.
دختر دروغ میگه .

به مرد روی بالکن اشاره می کند .

اون هیچ چی ندیده. بابام که اومد پایین، اون تو اتاقش بود، بابام رفت خبرش کنه که يه هو اومد بیرون و بعد شروع کرد ادا در آوردن. اون واسه این که بابامو دست بندازه، بهش بخنده، این حرفارو در آورده. حالام می خواد شماهارو مچل کنه و بریشتون بخنده.

پیرمرد (به دختر.) تو از کجا می دونی که ندیده؟ تو که خونه اون نبودى؟

مکانیک خيله خب، قبول، اون تو پردزده، اصلا به توجه؟ میان خونه مارو می زنن، مارو می چاپن، به تو چه مربوطه؟ مگه تو و کیل وصی مائی؟

بابای مدرسه ریش سفید محله ای؟

مادر مکانیک مگه تو کلانتری؟ کدخدائی؟

مکانیک گردن کلفتی؟ لوطی شهری؟ چی هستی آخه؟

بابای مدرسه این مردم آزار محله س.

مرد (با کنایه.) خرمگس معرکه س.

مرد روی بالکن درسته، همه اينا قبول. هرچی بگین هستم، خرمگس،

مردم آزار، هرچی که بگین. اما این دفعه موضوع جدیه.

می بینین که خودمم اومدم پایین، اومدم تو شماها، چون

می دونم تنهائی نمیشه کاری از پیش برد.

مرد حالا از جون ما چی می خوای؟

بابای مدرسه بله؟ چی می خوای؟

مکانیک من می‌دونم چی می‌خواد ، به فصل کتک مفصل که دك و پوز شو خرد کنیم ، خونین و مالینش کنیم ، اون وقت راحت میشه و گور شو گم می‌کنه .

مرد روی بالکن ولی اینا دردی رو دوا نمی‌کنه . به فرض که منو زدین ، دك و دنده‌م خرد کردین ، اما اونا چی ؟ اونا که اون توان ؟

مکانیک اگه دهن تورو ببندیم ، اگه صدای تورو خفه کنیم ، اون وقت همه چی درست میشه .

بامشت‌های گره کرده جلو می‌آید.

مادر مکانیک (به‌پسرش.) چیکار می‌کنی ؟ تورو خدا دعوا راه ننداز.

رو به دیگران .

چرا وایستادین تماشا ؟ الان خون راه میفته .

مردم جلوی مکانیک را می‌گیرند.

بابای مدرسه بابا صلوات بفرستین ، شیطانو لعنت کنین ، چیه این وقت

شب افتادین به جون هم ؟ مگه شیطان تو جلدتون رفته ؟
 دکتر (به بابای مدرسه.) تو دیگه چی میگی پیرمرد ؟ وایستا به گوشه تماشاتو بکن .

بابای مدرسه یعنی میگی بذارم سرو کله‌همو بشکنن ؟ خون راه بیافته ؟
 خيله خب.

به مرد روی بالکن و مکانیک.

خيله خب ، بزنین دخل همدیگرو بیارین ، به من چه ،

د یا الله، خدا قوت.

قهر می کند و کنار دیوار خانه متروک می نشیند.

عجب روزگاری شده، مردم حساب هیچ چمی را نمی کنند.

یک مرتبه متوجه خانه متروک می شود و با عجله جایش را عوض می کند.

مرد (به مرد روی بالکن.) ممکنه از آقا خواهش کنم تشریف بپرون خونه شون؟

دکتر بله آقا، اون شب کذائی حداقل بالا بودین، و این قدر شرو شور نداشتین.

مرد روی بالکن من اون شب می خواستم کاری کنم که ترس شما بریزه. دکتر ترس ما بریزه؟ شما که بدتر همه رو می ترسوندین؟

مرد روی بالکن من داشتم جرأت شمارو می سنجیدم، اگه شما اون شب درو باز می کردین و می رفتین تو، یعنی این قدر جرأت و شهامت داشتین، من بهتون امیدوار می شدم.

دکتر حالا چی؟ حالا چی رو می سنجین؟ جرأت مارو؟ می بینین که دیگه کسی نمی ترسه.

مرد روی بالکن این دفعه باورتون نمیشه، این از ترس بدتره، خودتونو زدین به بی خیالی. من میگم خطر جدیه، برای همه مون، اگه باور ندارین خودتون تجربه کنین.

مرد خیلی معذرت می خوام آقای دکتر، جروب بحث کردن با این آدم معلوم الحال چه فایده داره؟

مرد روی بالکن جروب بحث فایده نداره، یه کم فکر کنین.

مرد (از کوره دررفته.) واسه چی؟ چرا؟ مگه ما دیوونه ایم؟ مگه

ما مسخره توایم؟ اینم بدون که ما آلت دست هیشکی
نمیشیم، ما گول نمی خوریم، ما به حد کافی ارزش آرامش
و امنیت رو می دونیم .

مکانیک دکتر
زیادم حرف بزنی، این قدر می زنیم که جونت درره .
بهتره پیش از این که کاری دست خودتون بدین، راهتونو
بکشین برین.

مرد روی بالکن مردم
آخه شما چرا حالتون نیست؟
(به او یورش می برند.) درو تو کم کن دیگه ، برو گم شو ،
جاسوس، خائن، آشوبگر، برو گورتو گم کن .

او را به زور داخل خانه اش می کنند.

مکانیک دکتر
مرتیکه پررو. نداشتین دک وپوزشو خرد کنم ، اگه مره
این مشتارو می چشید، دیگه از این هوس ها نمی کرد.
به نظر من یه چیزیش میشه، آدم سالم که این جور به دست
و پای مردم نمی پیچه .

مرد بابای مدرسه
نه قربون، حقه بازیشه، طرف صد درصد مأموریت داره،
چطور تا حالا متوجه وضع مشکو کش نشدین؟ من مرده
شما زنده، بالاخره نقش درمی آد، پتهش می افته رو آب.
میگم اگه بخواد هر شب این بازیارو دریاره، اونوقت
تکلیف ما چیه؟

دکتر
بهترین روش بی اعتنائیه، بی اعتنائی.
(در خانه را بازمی کند و بیرون می آید، سخت ناراحت است.)
آقایون یه دقه به حرفای من گوش کنین .

مکانیک
د ، باز برگشت ، عجب روئی داره .

حمله می کند .

مرد

برو خبر مرگت تو خونه ت .

همه به مرد روی بالکن حمله می کنند، داد و فریاد راه می اندازند .

دکتر

آقایون خونسرد باشین، خونسرد باشین .

مردم مرد روی بالکن را به داخل خانه می رانند .

آقایون تا کاری دست خودمون ندادیم، خواهش می کنم
بریم خونه هامون، برین آقایون، خواهش می کنم .
(مستأصل.) برین؟ کجا برین ؟

پیرمرد

بریم بخواییم .

مکانیک

بخوابین ؟

پیرمرد

دست هایش را به التماس دراز می کند.

پس اونارو میذارین به حال خودشون ؟ هیچ می دونین
بعدش چطور میشه ؟

دکتر

هیچ طوری نمیشه پدر ، برو خونه یه قرص بخور، یه
خرده استراحت کن، حالت خوب میشه .

پیرمرد

اگه بریزن بیرون چی ؟

مرد

حرف آقای دکتر و گوش کن ، تو حالت هیچ خوش
نیست، اعصابت خراب شده .

پیرمرد

اعصاب چیه؟ خواهش می کنم، التماس می کنم.

دکتر

خودتو ناراحت نکن، فردا بیا مطب ، اونجا معاینه ت

می کنم و دوا بهت میدم، انشاءالله خوب میشی، دیگه
این وضع پیش نمیآد.

پیرمرد من دوانمی خوام، من هیچ چی نمی خوام، کجا می خواهی
برین؟

مادر مکانیک (به دختر.) چرا وایستادی تماشا می کنی مادر، بیا ببرش
تو خونه، ولش کردی وسط کوچه که چی؟
دختر (باعجز.) آخه من که حریفش نمیشم.

جلو پیرمرد را می گیرد .

بابا، بابا!

مرد روی بالکن (روی بالکن ظاهر شده.) چند کلمه ای باهاتون حرف دارم.
مرد لاله الاالله، بازم که پیدات شد؟

گوش کنین!

ممکنه خفه بشی؟

نه، خفه نمیشم، من تا آخر حرفمو می زنم.

مردم (باهمه.) بازم شروع کرد... ول کن نیست... از مردم
آزاری خوشش میآد.

مرد روی بالکن آخه چرا نمی خواهی ببینین! چرا نمی خواهی گوش
کنین!

تا چشمت کور شه.

آخه چرا هیچ چیزو جدی نمی گیرین؟

برای این که ما کودنیم آقا، شعورمون قد نمیده.

حالا شیر فهم شدی؟ ولمون می کنی؟

مرد روی بالکن شما همه تون ولین، بچه های گنده، شمارو باید برد تو
کلاس اکابر و این چیزارو به زور تو کله تون کرد، وخیلا

مکانیک

مرد روی بالکن

مرد

بابای مدرسه

- چیزای دیگه رو .
مرد کلاس اکابرواسه تو لازمه که یه خورده تربیت یادت بدن،
مرتیکه بی شعور .
مکانیک دك وپوز تو خرد کنن ، مردم آزار پفیوز .
بابای مدرسه به چوب و فلکت بیندن .
دکتر آقایون خواهش می کنم عکس العمل نشون ندین ،
خونسرد باشین .
بابای مدرسه بله، جواب ابلهان خاموشی س.
مادر مکانیک کم محلی از صد تا چوب بهتره .
دکتر خب، موندن ما کاملاً بی فایده س، بهتره برین خونه هاتون،
شب همگی به خیر .
بیرون می رود .
- مرد (در حالی که وارد خانه اش می شود.) فردا تکلیف تو روشن
می کنم .
مکانیک جل و پلاستو می ریزیم بیرون.
بابای مدرسه تو محله سگ بسته ن.
همه خارج می شوند.
- پیرمرد (درمانده و مبهوت وسط صحنه مانده.) همه رفتن؟
دختر (بازوی پیرمرد را می گیرد.) بریم تو بابا .
پیرمرد همه رفتن. (رو به مرد روی بالکن.) چیکار کنیم ؟
مرد روی بالکن مگه نشیدی گفتن برو بگیر با خیال راحت بخواب.
پیرمرد بخوابم؟ چه جوری بخوابم؟ مگه میشه ؟

با التماس دستهارا جلو می آورد ، انگار از درودیوار
کمک می خواهد.

مگه میشه؟ مگه میشه؟

مردروی بالکن حالا که نمیشه پس نخواب .

پیرمرد تو، تو چیکار می کنی؟

مردروی بالکن من بیدارم، بیدارم ومنتظر.

پیرمرد بیا پایین .

مردروی بالکن فایدهش چیه؟ دوباره برمی گردونم این تو، حالا که قراره

همه ازهم جدا باشن، بهتره من سر جای خودم بمونم ،

حداقل از این جا بهتر می بینم، بهتر مواظب خودم هستم.

پیرمرد من چیکار کنم؟

مردروی بالکن من نمی دونم ، هر کاری ازت برمیآد .

پیرمرد آخه من، من پیرمرد، دست تنها، چه خاکی می تونم به سر

کنم؟ از من یکی چه کاری برمیآد؟

مردروی بالکن پس کاری کن که تنها نباشی.

پیرمرد چه جوری؟

مردروی بالکن ساکت نشین ، داد و فریاد کن ، نذار بخوابن ، دوباره

بکششون بیرون .

دختر نه ، نه بابا . (بهمردروی بالکن.) مرتیکهٔ بیشراف ، چرا

تحریکش می کنی؟ چرا انگولکش می کنی؟

پیرمرد (با ناله.) آهای مردم ! مردم ! بیاین ، کمک ! ترو خدا

کمک کنین ! مردم ! مردم !

دختر بابا، دست وردار بابا. (روبه مردروی بالکن.) تو هیچ چی

نداری، نه شرف، نه آبرو، از این که یه پیرمردو به کشتن

بدی دلت خنک میشه؟ (بدنبال پیرمرد.) بابا، بابا، بابا!

ناتوان گوشه‌ای می‌نشیند و می‌گریزد.

پیرمرد (هم‌چنان فریاد زنان.) مردم، مردم، بیائین! کمک! کمک!

پیرمرد توی کوچه‌ها گم می‌شود، فریاد او با صدای
کوبیدن درها همراه است. آخر سر خسته و ناتوان وسط
صحنه می‌آید و دیگر نمی‌تواند روی پا بندشود، از حال
می‌رود و کف صحنه می‌افتد. همسایه‌ها دوباره پیدا می-
شوند، پیرمرد را دوباره دوره می‌کنند، همه مبهوت و
نگرانند.

دکتر (روی پیرمرد خم می‌شود.) چیکار بکنیم.
دختر آقای دکتر، تورو خدا یه کاریش بکنین، الانه سخته
می‌کنه، آخه، ناراحتی قلبی داره.

مادر مکانیک سعی می‌کند او را آرام کند.

خدا الهی مرگم بده، بابا... بابا!
دکتر (نبض پیرمرد را می‌گیرد.) وضع ناراحتی داره.
بابای مدرسه سخته کرده؟
دختر چی؟ چی شده؟
دکتر هیچ‌چی خانم، ناراحت نشین، سخته و این خبرا نیس،
فکر می‌کنم یک نوع اختلال پیدا شده.
مرد اختلال چی؟
دکتر اختلال یکی از دستگاهها.
مادر مکانیک بمیرم الهی، خدا خودش رحم کنه. (به بابای مدرسه.)
دستگاهش اختلال شده.
بابای مدرسه خدایا خودت نجاتش بده.

- مادر مکائیک بچه شو یتیم ندار، به یکی یه دونهش رحم کن.
دختر همهش تقصیر اونه.
- مادر مکائیک خدا الهی ذلیلش کنه، نیگاش کن ، چه جوری وایستاده،
عین شمر بن ذی الجوشن ، بربر نگاه می کنه ، از اون
چشماش پیداس که خیلی خوشحاله .
- مکائیک (به مرد روی بالکن.) اگه بلائی سراین بیچاره بیاد ،
خونش گردن توس .
- مرد روی بالکن چرا گردن من ؟
دکتر برای این که تو تحریکش می کنی، انگولکش می کنی.
مرد روی بالکن شما اگه حرفاشو باور کنین ، ساکت میشه .
مرد چی رو باور کنیم ؟ یه مشت دروغ رو ؟ یه مشت حرف
مفترو ؟
- مرد روی بالکن از کجا می دونین که راست نمیگه ؟
مرد برای اینکه حرفای یه آدم مجنون اعتبار نداره .
مرد روی بالکن مجنون ؟ از کجا معلوم ؟
دکتر بله آقا ، اعصابش ضرب دیده ، روحیهش مختل شده ،
این دیگه در صلاحیت شما نیست ، متوجهین ؟ این جا
دیگه من باید حکم کنم ، من باید تشخیص بدم نه شما .
- مرد روی بالکن خیله خب ، اون روحیهش مختل شده ، من چی ؟
مکائیک تو صد درصد از اون دیوونه تری ، تو اصلا عقل نداری.
بابای مدرسه تورو باید گرفت و زنجیر کرد .
- مرد روی بالکن با همه اینا ، ما دوتا دیوونه میگیریم اون تو پره ، و شما
جمع عقلا با همه فهم و شعور باورتون نمیشه . خیلی
ساده س، اون درو باز کنین و برین بالا، بنین مادیوونه ها
راست میگیریم یادروغ ، این که مایه ای نمی خواد .

مرد ولی ما صددرصد مطمئنیم که اون تو خبری نیست، آلت دست توم نمیشیم .

مرد روی بالکن چه بهتر ، حالا که مطمئنن ، برین تو تا مطمئن تر بشین . بابای مدرسه مگه کله مون خرابه ؟

مکانیک که تو هر هر بریش ما بخندی، آره؟ نه، این یکیر و دیگه کورخو ندی داداش .

مرد باز شروع کرد ، آقایون ، داره تحریک می کنه .

مکانیک (یک مرتبه جلو می رود و در خانه متروک را بالگد باز می کند.)

هی ! کی این توه؟ کی اینجاست؟ (با تهدید.) هر کی این توه بیاد بیرون .

مرد (با فریاد.) اگه شرف دارین ، اگه مردین بیاین بیرون .

پیرمرد تقریباً بحال آمده .

بابای مدرسه (با فریاد.) بیاین بیرون قال قضیه رو بکنین .

مردم (تهدید کنان.) هی ! بیاین بیرون ، کی اینجاست ؟ کی

این توه ؟ بیاین بیرون !

مرد (همه ساکت شده اند . مرد روبه مرد روی بالکن.) خب، حالا

چی میگی ؟

بابای مدرسه بازم حرفی داری ؟

مرد روی بالکن این جووری نمیان بیرون ، شما جای اونا باشین میاین؟

مکانیک چرا نمیان؟ (با تهدید روبه در.) من شیکمتونو پاره می-

کنم، خون راه میندازم ، دل و روده تونو می کشم بیرون.

همه باهم بیشرف ها ! ولدالزناها ! نامردها !

ساکت می شوند و بعد روبه مرد روی بالکن.

- دکتر دیدین خبری نیست؟
- مردروی بالکن این جواری نمیان بیرون، باید خودتون برین اون تو.
- بابای مدرسه مگه از جو نمون سیر شدیم؟
- مردروی بالکن شما که میگین خبری نیست، خالیه!
- بابای مدرسه پس چی که خالیه.
- مردروی بالکن خب دیگه، پس ترس نداره.
- بابای مدرسه احتیاط شرطه.
- مردروی بالکن یعنی باز احتمال داره که خبری باشه، ها؟
- مکانیک بین چه جواری همه رو علاف کرده، تو از جون ما چی می خوای؟ اصلامی دونین چیه، حالا که اینطوره هر کی بخواد بره این تو، من نمیذارم.
- جلودر خانه متروک می ایستد، انکار مانع ورود دیگران است.
- از لج تو هم شده من نمیذارم کسی بره تو. (رو به مردم.)
- هیچ کس حق نداره پاشو این تو بذاره. هر کی بخواد بره تو، بامن طرفه، فهمیدین، بامن.
- مردروی بالکن (بافریاد ناگهانی.) هی بپا.
- مکانیک نعره می کشد، فرار می کند، از ترس ضعف می کند.
- مادر مکانیک (پسرش را می گیرد.) وای خدا مرگم بده، عباس، عباس!
- (به مردروی بالکن.) الهی جز جیگر بزنی، روی تخته مرده شور خونه بیفتی، به خاک سیاه بشینی.
- مرد بیشرف رذل!

- بابای مدرسه چه خیالی داری؟ می‌خواهی مردمو نصفی شبی زهره ترک بکنی؟
- دکتر چی رو بپاد حضرت آقا؟ چی رو بپاد؟
- مرد روی بالکن پشت سر شو .
- دکتر چرا بپاد؟ واسه چی؟
- مرد روی بالکن آخه در باز بود .
- مادر مکانیک خب واز باشه ذلیل مرده .
- مرد روی بالکن مگه نشنیدین بابا چی گفت؟ مگه نگفت احتیاط شرطه؟
- بابای مدرسه آدم از سگ پشیمون تر میشه يك کلمه حرف می‌زنه ، عجب روزگاری شده . حالا می‌خواهی کاسه کوزه هارو سرمن بشکنی؟
- مکانیک (که حالش جا آمده.) صبر کن بلایی سرت بیارم که خودت حفظ کنی و بدونی باکی طرفی .
- مرد روی بالکن حالا بیا و خوبی کن ، تقصیر تو نیست ، کار دنیا همیشه همین بوده .
- دکتر آقایون! تا کار به جاهای باریك نکشیده، خواهش می‌کنم برین خونه هاتون .
- پیرمرد نه ، ترو خدا نرین ، بمونین .
- دکتر بمونیم که چی؟
- پیرمرد آخه ، اونا ، اونا چی؟
- دکتر اونا همه‌ش تو کله توه پدر .
- پیرمرد به پیغمبر تو کله من نیست، اونجاست .
- دکتر تو به استراحت احتیاج داری .
- پیرمرد استراحت چیه؟ مگه حالا وقت استراحته؟
- پیرمرد بابا ، تورو خدا رضایت بده ، ولمون کن بذار بریم .

پیرمرد من نمیدارم ، نمیدارم ، امشب همه تون نابود میشین ،
چرا نمی خواین بفهمین ؟
مکانیک دیگه شورشو درنیار دیگه .
همه مترصد رفتن هستند .

پیرمرد کجا میرین؟ صبر کنین، تورو خدا ! تورو خدا !
با التماس و ناتوانی دستهایش را به طرف مردم دراز
می کند .

دختر شمارو به خدا نرین ، یه فکری، چاره ای براش بکنین ،
الانه قلبش می گیره ، سخته می کنه .
مادر مکانیک بیرش خونه دختر جون ، آرومش کن ، با چاقو دورش
خط بکش ، یه آیه الکرسی هم بخوون و فوت کن چار
طرف خونه .

بابای مدرسه پاشوره هم واسهش بدنست ، سبکش می کنه .
پیرمرد (باهیجان شدیدی جلو همه را می گیرد و با فریاد.) من نمیدارم
برین، من نمیدارم ، اگه به زورم شده من نمیدارم .

لباس مکانیک را چنگ می زند .

مکانیک چرا آویزان شدی از من ؟

لباس خود را رها می کند .

پیرمرد نه، نه، نرین، من نمیدارم . من نمیدارم هیچ کس بخوابه،
نمیدارم ، تا صبح داد و فریاد می کنم ، در خونه هاتونو
از پاشنه در می آرم ، ای داد ! ای هوار ! کمک !

دامن بابای مدرسه را چنگ می‌زند .

بابای مدرسه ول کن، اِهه، چرا چسبیدی به من؟ این صاحب مرده‌رم
تومی‌خوای پاره کنی؟ (روبه دکتر.) یه کاری بکنین.
دکتر گوش کن پدر، آروم بگیر .
پیرمرد من آروم نمی‌گیرم، من ساکت نمیشم، ای داد! ای
هوار! های های های!

نعره می‌کشد .

دکتر گوش کن ببین چی میگم .
پیرمرد نمی‌خوام بگی، نه، نه، نمی‌خوام، آهای! آهای!

پیرمرد در اوج هیجان است و همه ناراحت و نگرانند .

دکتر (پادرمیانی می‌کند.) چرا داد می‌زنی پدر! گوش کن!
اورا تکان می‌دهد .

پیرمرد فایده نداره، فایده نداره.
دکتر (اورا آرام می‌کند.) درسته، درسته، فایده نداره، گوش
کن، گوش کن! (پیرمرد آرام شده.) یه خواهش کوچك
ازت دارم .

پیرمرد من از این جا تکون نمی‌خورم، من همین جا می‌مونم.
دکتر (با لحنی کاملاً نرم.) خب، باشه، همین جا بمون، بمون،
مام می‌مونیم، آقایون خواهش می‌کنم بمونین.

مردم منتظر به جا می‌مانند، پیرمرد ناتوان و درمانده
روی زمین ولو می‌شود.

پیرمرد وای، وای، وای.
 دکتر (چمباتمه می زند و همه دور آند و جمع می شوند.) پدر، زبونتو
 در آر ببینم .
 پیرمرد چی رو ؟
 دکتر زبون، زبونتو، آها !

زبان خودش را بیرون می آورد و نشان می دهد.

این جوری .
 چرا ؟ پیرمرد
 نشون بده دیگه . بابای مدرسه
 (مقاومت می کند.) آخه برای چی ؟ پیرمرد
 آقای دکتر میگن، د نشون بده دیگه، نشون بده. مردم

همه زبان شان را درمی آورند، پیرمرد همه را نگاه می کند
 و زبانش را بیرون می آورد، مردم جلومی آیند و به زبان
 پیرمرد خیره می شوند.

دکتر خب، خب .
 سر پیرمرد را بالامی گیرد و پائین می برد تا زبانش را بهتر
 ببیند.

بابای مدرسه (به دختر.) زبونش بارداره، حتماً سردلش سنگینه.
 دکتر (به پیرمرد.) متشکرم ، حالا دست ، دستونو ببینم .
 (نبض پیرمرد را می گیرد.) خیلی تند می زنه ، متشکرم .
 (همه سر تکان می دهند.) حالا ، حالا بی زحمت پاتونو،
 پاتونو لخت کنین ببینم .

پیرمرد
دکتر

(ازجا بلند می شود.) پامو می خوای چیکار ؟
کاری ندارم، فقط به نگاه کوچولو.

بابا و مکانیک پیرمرد را می نشانند، پای پیرمرد را لخت
می کنند و بالا می گیرند.

بابای مدرسه

(به دکتر.) بفرمایین .

دکتر

حالا به سوزن، یا به سنجاق .

پیرمرد

(در حال تقلا، سعی می کند پایش را از زیر بغل مکانیک بیرون بکشد.

مدرسه مواظبش است.) می خوایین چه بلایی سرم

بیارین، ولم کنین، ولم کنین .

دختر

آقای دکتر... آقای دکتر!

دکتر

ناراحت نشین خانم، به آزمایش ساده س .

مادر مکانیک به دکتر سنجاق می دهد.

مادر مکانیک

بفرمایین .

دکتر سوزن را کف پای پیرمرد می کشد، پیرمرد بالا و
پائین می پرد و هوا می کشد.

دکتر

آروم باشین. (همه خم می شوند و کف پای پیرمرد را نگاه می-

کنند و سرتکان می دهند. دکتر پارا را می کند.) خب، حالا به

کبریت، یا به فندک بدین. (مرد فندک می دهد . پیرمرد را

بلند کرده می نشانند.)

پیرمرد

چیکار می خوایین بکنین؟ می خوایین آتیشم بزنین؟

دختر

آقای دکتر!

مرد

ساکت باش خانم، معاینه اش می کنه.

همه با اشاره سروصورت به دختر خاطر جمعی می دهند.

دکتر (به پیرمرد.) خواهش می کنم یه چشم تو نو ببندین ،
کاریتون ندارم، خواهش می کنم .
پیرمرد آخه... آخه...

بابای مدرسه سر پیرمرد را بغل می کند و جلوی يك چشمش
را می گیرد . دکتر با فندك روشن ، دستش را طرف
چشم باز پیرمرد دراز می کند . پیرمرد سرش را تکان
تکان می دهد و چشمش را می بندد.

دکتر ولم کنین ، ولم کنین .
پیرمرد نترسین، نترسین، چشم تو نو باز کنین .
دکتر نیا جلو، نیا جلو.
دکتر (فندك را خاموش می کند.) متشکرم، دیگه تموم شد، خب،
حالا گوش کنین حضرت آقا ، خوب توجه کنین ، تمام
هوش و حواستونو جمع کنین، لطفاً از بیست، متوجهین،
از عدد بیست، سه تا سه تا کم کنین. متوجه شدین؟
پیرمرد سه تا سه تا کم کنم؟ کم کنم که چطور بشه ؟
بابای مدرسه حالا تو کم کن .

دکتر نترسین، این یه امتحان ساده س.
پیرمرد امتحان چی .
مرد می خواد هوش تو بسنجه، جوابشو بده.
پیرمرد هوشمو می خوائین چیکار؟ خدایا خودت نجاتم بده .
دکتر سه به سه از بیست کم کنین !
پیرمرد (از روی ناچاری.) خيله خب، کم می کنم . (فکرمی کند.)
هفده .

دکتر آفرین، آفرین.

پیرمرد چهارده .

دکتر ها، خیلی خوبه .

پیرمرد در حال فکر کردن است و بابای مدرسه انگشتان
دستش را از دور نشان می دهد.

پیرمرد ده .

دکتر چند ؟

پیرمرد (کلافه.) چه می دونم .

بابای مدرسه گفتش ده .

دکتر عجیبه، گفت ده. (سرتکان می دهد.) عجیبه .

به فکر می رود و سرتکان می دهد.

خب، حالا خوب به حر قای من گوش کنین، اگه شما توی
خیابون یه پاکت پستی پیدا کنین که تمبر باطل نشده روش
چسبونده باشن، آدرس هم روی نامه نوشته شده باشه ،
و به جای این که بندازن تو صندوق پست، افتاده باشه رو
زمین، چیکارش می کنین ؟

پیرمرد (با عصبانیت.) این حرفا چی، ولم کنین.

می خواهد بلند شود، مکانیک و بابای مدرسه نگهش می-
دارند.

دکتر خواهش می کنم جواب بدین، این آخریسه، این امتحان.

آخریه، اگه تو خیابون یه پاکت پیدا کنین که...

پیرمرد تیکه تیکه ش می کنم و می گویم به کله هر چی آدم ناخلف

- و پدر سوخته و بیشر فیه .
 دکتر ها ! (بلند می شود .) متأسفم .
- سرتکان می دهد .
- مرد چشمه آقای دکتر ؟
 دکتر متأسفانه باید اعلام کنم که پیرمرد دچار يك نوع پسیكوز
 حاد و ناگهانی شده .
 مكانيك دچار چی شده ؟
 دکتر پسیكوز ، يك نوع جنون حاد و خطرناك .
 دختر چی ؟ جنون ؟ وای بابا ، بابا !
 به گریه می افتد .
- پیرمرد (به دکتر .) دیوونه خودتی ، جد و آبادته ، هفت کسته .
 (به دیگران .) شماها شرف ندارین ، پدر سوخته ها ،
 بیشر فیه ها ، بی پدر مادرها ، مادر قحبه ها .
- دکتر (سعی می کند از عکس العمل مردم جلو گیری کند .) آقایون ، این
 پر خاشگری ها از عوارض اولیه جنونه . و وظیفه بشر -
 دوستی به تك تك ما حکم می کنه که بهر ترتیبی شده
 ببریمش خونه .
- مادر مكانيك (به دختر .) درو واکن مادر ، هر دو لنگه شو .
 دختر ولی من تنهایی چیکارش بکنم ؟ چه جوری ازش مواظبت
 بکنم ؟
 مادر مكانيك حالا وانیاستا ، درو واکن .

باكمك دختر در را باز می کند .

بابای مدرسه

خب، دست به کار شیم .

مکانیک و بابای مدرسه آرام آرام به طرف پیرمرد نزدیک می شوند .

پیرمرد

چی کاری می خواین بکنین ، ها ؟ چه کار می کنین .
هیچ چی ، کاریت نداریم ، می بریمت خونه که اونجا ،
آها .

بابای مدرسه

دست هایش را کنار سر تکیه داده و ادای خوابیدن را
درمی آورد . مکانیک و بابای مدرسه یک مرتبه نزدیک شده
و دست و پای پیرمرد را می گیرند و بلندش می کنند ،
پیرمرد داد و فریاد راه می اندازد و دست و پا تکان می دهد .

پیرمرد

ولم کنین، ولم کنین، چیکارم دارین؟ (خود را رها می کند و
روی زمین پهن می شود.) چی از جون من می خواین؟ مگه
من چیکار تون کرده ام؟

دکتر

این جوری نمیشه آقایون ، با این وضع تا صبح آروم
نمی گیره . بعلاوه نمیذاره مام استراحت بکنیم، تازه
ممکنه به خودش یا به دیگری صدمه بزنه .

مرد

میگین چیکارش کنیم ؟

دکتر

شما چند دقیقه مواظبش باشین، من برمی گردم .

باعجله بیرون می رود، همه دور پیرمرد حلقه می زنند.

مکانیک

(به پیرمرد.) این خل بازی ها چیه درمی آری پدر؟

مرد

(به مکانیک اشاره می کند.) هیس، هی. (با صدای بلندتر.) نه،
اشکالی نداره، چیزی نیست ، فقط یه کم اعصابش خسته

- شده، همه ماممکنه این جوری بشیم . چیز مهمی نیست .
 این اعصاب هم بد دردی شده واسه مردم . قدیما که
 اعصاب معصاب تو کار نبود، مردم چقدر راحت و آسوده
 بودن .
 (با ناتوانی.) شماها چه جور ملتی هستین؟ چرا هیچ چی
 باورتون نمیشه؟ اگه شمام جای من بودین و اونارو می-
 دیدین، دیگه این بلاهارو سر من نمی آوردین .
 عیب کار این جاست که ما جای تو نیستیم .
 اگه یه روزی هم خدای نکرده، مثل تو شدیم، اونوقت
 همه چی باورمون میشه .
 من معنی این گوشه کنایه هارو می فهمم، من عظم سرجاشه،
 شماها نمی تونین منو گول بزنین .
 کسی نمی خواد تورو گول بزنه، ما می خواهیم توراحت
 باشی، استراحت بکنی، اعصابت آروم بشه، تسکین پیدا
 بکنه، از این فکرای عجیب و غریب خلاص بشی و
 هرچه زودتر به خواب بری .
 من نمی خوابم، شاهرگمم بزنین نمی خوابم .
 خيله خب، نخواب، زور که نیست، هر وقت دلت خواست
 برو خونه ت بخواب .
 (بالحن ملایم.) خب؟ موافقی ؟
 چند لحظه سکوت .
 (به مرد.) راستی اون پا کته رو چیکار می کنن ؟
 کدوم پا کتو ؟
 همونی که آقای دکتر می گفتن .
- با بای مدرسه
 پیرمرد
 مرد
 با بای مدرسه
 پیرمرد
 مرد
 پیرمرد
 با بای مدرسه
 مرد
 با بای مدرسه
 مرد
 با بای مدرسه

- مرد
بابای مدرسه
دکتر
- (می‌خندد.) خب میندازن تو صندوق دیگه.
آها ، میندازن تو صندوق .
(بايك پارچ آب و يك ليوان دريك دست و در دست ديگر يك شیشه
بزرگ قرص وارد می‌شود .) خب ، دیگه درست میشه .
ليوان و پارچ آب را به دست مکانيك می‌دهد .
اینونگه دارين .
مردم راه را بازمی‌کنند و دکتر جلومی‌آید و به مرد .
شمام بی‌زحمت .
شیشه قرص را به مرد می‌دهد و دست‌هایش را بهم می‌مالد
و بعد از توی شیشه يك مشت قرص بیرون می‌آورد .
پیرمرد
دکتر
- ایناچیه ؟
چیزی نیست ، قرص خوابه .
به طرف پیرمرد دراز می‌کند .
پیرمرد
دکتر
- قرص خواب ؟
بله ، شما هر جوری شده باید استراحت بکنين . نترسين
چیز بدی نیست .
مردم
- بگیر ، بگیر بخور دیگه ، چیزی نیست ، راحت میشی ،
دست آقای دکتر و رد نکن دیگه .
پیرمرد مستأصل است .
مرد روی بالکن (که در تمام مدت ساکت شاهد ماجرا بوده ، با صدای بلند .)

آهای، نخوری‌ها، می‌خوان نابودت کنن. نخوری‌ها !
 (باسوءظن به مردم .) من نمی‌خورم ، نمی‌خورم ، شماها
 با هم دست به یکی کردین ، من زهر نمی‌خورم ، من
 سم نمی‌خورم .

پیرمرد

زهر کجا بود پدر ؟ اینا قرصه ، قرص خوابه .
 خیلی خوشمزه‌س ، مگه تاحالا نخوردی ؟

دکتر

بابای مدرسه

دست به بدنه شیشه می‌کشد .

واسه سردرد ، پادرد ، استخوون‌درد ، کمر درد ، واسه
 همه‌چی خوبه .

من نمی‌خورم ، نمی‌خورم ، شماهامی‌خوااین منو مسموم
 کنین ، منوبکشین .

پیرمرد

بلند می‌شود که فرار کند .

مواظبش باشین ، مواظبش باشین .

دکتر

مکانیک و مرد ، پارچ و شیشه قرص را کنار می‌گذارند و
 دنبال پیرمرد می‌دوند و او را می‌گیرند .

بابای مدرسه دیگه دیوونه زنجیری شده .

کمک ! کمک !

پیرمرد

ولش کنین ، چیکارش می‌کنین ؟ توروخدا رحم کنین .

دختر

نترس دختر جون ، می‌خوان معالجه‌ش کنن ، ساکتش
 کنن ، مگر نمی‌بینی چه حالیه ؟

مادر مکانیک

کمک ! کمک ! وای ! وای !

پیرمرد

(پیرمرد را وسط صحنه آورده‌اند ، و او را روی زمین می‌نشانند.)

دکتر

لطفاً دهنشو باز کنین .

مکانیک سعی می کند دهان پیرمرد را باز کند .

پیر مرد چیکارم دارین ؟ تو رو خدا ولم کنین ، منونکشین، منو نکشین ، غلط کردم ، گه خوردم ، دیگه نمیگم ، دیگه نمیگم .

مکانیک د دهنشو وا کن دیگه .

پیر مرد دیگه اگه حرف زدم ، اصلاً دروغ گفتم ، همهش دروغ بود ، ولم کنین ، بذارین برم خونه‌م ، من هیچ‌چی ندیدم ، ندیدم ، بذارین برم .

دکتر به حرفاش توجه نکنین ، مریض‌ها در موقع اضطرار حتی هذیان‌های خودشونو انکار می کنن .

مکانیک چونه‌شو این‌ور اون‌ور می‌بره ، نمیداره آخه .

پیر مرد دروغ می‌گفتم، به‌خدا دروغ می‌گفتم ، دیگه ولم کنین، راحت‌م بذارین .

مکانیک (سخت خوشحال.) بازش کردم .

دکتر بسیار خب ، آها .

مکانیک دهان پیرمرد را باز کرده ، دکتر چمباتمه‌زده بایک چنگه قرص دهان پیرمرد را پرمی‌کند.

آها ، عالی‌شد ، حالا آب ، آب ، لطفاً آب .

مرد لیوان را از آب پر کرده به‌دست دکتر می‌دهد .

یه‌قلب، آها، آفرین ! یه‌قلب دیگه ، جون‌من، مرگ‌من، جون‌همه ، ها بَارَك اللهُ !

پیرمرد را رها می کند و بلند می شود . همه با لبخند
پیروزی پیرمرد و یکدیگر را تماشا می کنند .

مرد روی بالکن مکانیک
بالاخره ساکتش کردین ، آفرین ، صداشو خفه کردین .
نوبت توهم می رسه .

مرد روی بالکن پیرمرد
بینیم و تعریف کنیم .
اینا چی بود بخورد من دادین ؟ حالم داره بهم می خوره ،
دلم آشوب میشه ، دارم قبض روح میشم .

می خواهد بلند شود و نمی تواند .

دکتر
الانه ساکت میشه . (به پیرمرد .) نترس بابا ، هیچ چیزت
نیست ، برو خونه راحت بگیر بخواب . (به دختر .) فردا
بیارینش مطب من .

دختر
خیلی ممنون .
عجب شبی گذروندیم ، سرم داره می ترکه ، مگه تا صبح
می توئم مژه بهم بزئم ؟

مکانیک
من که همین جوریشم چهار ساعت باید غلت و اغلت
بزئم تا خوابم ببره . دیگه امشب از خواب ماب خبری
نیست .

بابای مدرسه
من بیچاره رو بگو که باید کله سحر بلندشم و مدرسه رو
آب و جارو کنم ، اونشبها تا می اومد چشمم گرم بشه
یه وجب از جا می پریدم ، خدا به داد برسه .

دکتر
چارهش آسونه ، هر کی می خواد راحت بخوابه من
می توئم از اینا بهش بدم .

مرد
ضرری نداره ؟ رو قلب و کبد اثر نمیداره ؟

دکتر
نه ، ابداً . تأثیرش فقط یک خواب عمیق و طولانیه .

مکانیک
دکتر

اگه ابن جورہ پس لطفاً یہ چند تائی ہم بہ من بدین .
اشکالی ندارہ، بفرمایین .

یک مہشت قرص بہ مکانیک و مرد می دہد و باشوخی .

پول ویزتش ہم طلبیم .

ہمہ می خندند .

مرد

بابای مدرسہ

نترسین آقای دکتر ، انشاء اللہ تلافیشو در می آریم .
اگہ خاصیت دارہ بہ منم بدین .

دکتر بہ اوہم قرص می دہد .

دکتر

بابای مدرسہ

دکتر

مادر مکانیک

دکتر

بفرمایین .
واسہ کمرم خوبہ ؟
نہدیگہ، گفتم فقط خواب راحت و عمیق .
پس دوسہ تام بہ من بدین .
با کمال میل . (بہ اوہم قرص می دہد .) بفرمایین . (بہ دختر .)
بیایین خانم، شما بیشتر از ما بہ اینا احتیاج دارین .

چند قرص بہ دختر می دہد .

مکانیک

دکتر

پس خودتون چی آقای دکتر؟ خودتون نمی خورین؟
چرا، چرا، می خورم .

چند قرص ہم برای خود بر می دارد .

مرد

(چشمش بہ مرد روی بالکن می افتد .) تو چی؟ تو نمی خوری؟
(بہ دکتر .) بہ ایشان نمیدین؟

- دکتر من حرفی ندارم، اگه بخواد حاضرم بهش بدم، صرف نظر
از هر نوع مخالفت، بهر حال من طبیبم .
- بابای مدرسه می خوای؟ ها؟ قرص می خوای؟
- مرد روی بالکن گوش کنین! می دونم این حرفا بی فایدهس، اما ناچارم
بگم شما که هیچ چیزو قبول نکردین، حداقل این آخرین
حربه رو از خودتون دور نکنین، خودتونو به دست خواب
ندین، اون قرصارو بریزین دور .
- مرد حالا که می بینه نقشهش نگرفته، می خواد بایدار خوابی
زجر بکشیم .
- دکتر (به مرد روی بالکن.) مثل این که سرکار از آرامش و راحتی
خوشتون نمیآد؟ خوابو دوست ندارین .
- مرد روی بالکن نه دوست ندارم.
- دکتر پس چی دوست دارین؟
- مرد روی بالکن گفتنش دیگه فایده نداره .
- مکانیک بهتره دیگه خفه خون بگیری، نیگا کن، ببین. باچشمت
کور شه .
- مردم نیگا کن ، نیگا کن !
- همه يك مرتبه قرصها را به دهان می ریزند.
- مرد اون آبو لطف کنین به من .
- همه به نوبت آب می خورند .
- بابای مدرسه دهه ، این خوابش برده .
- پیرمرد را نشان می دهد.

عرض کردم که این قرصا خیلی خوبه . اگه دیر بجنبیم
ممکنه تو کوچه خوابمون ببره ، خب آقایون ، شب
به خیر .

دکتر

کمک کنین، این بنده خدا رو ببریم خونهش .

مکانیک

با بای مدرسه و مکانیک زیر بازوی پیرمرد را می گیرند و
به داخل خانه اش می برند.

خدمتتون بیشتر برسیم آقای دکتر!

مرد

حتماً ، حتماً ، خب ، شب عالی به خیر .

دکتر

مرحمت زیاد .

مرد

خدا عمرش بده ، خیلی آقای خوبیه .

مادر مکانیک

بین آدم با آدم چقدر فرق داره .

مرد

به مرد روی بالکن اشاره می کند.

خدا بدور .

مادر مکانیک

همه از هم خدا حافظی می کنند و با دهن دره بیرون می-
روند. صدای بسته شدن درها، سرفه ها، و دهن دره ها تمام
می شود. مرد روی بالکن چند لحظه به تماشا می ایستد و
خانه متروک را نگاه می کند. چراغ ها تک تک خاموش
می شود. مرد روی بالکن در فکر است، چراغ روی بالکن
را روشن می کند. خانه او در روشنی کامل است. صدای
خروپف، آرام آرام از تمام محله بلند می شود. مرد روی
بالکن در گوشه ای از بالکن، نگران به تماشا ایستاده
است. سکوت. خروپف. لحظات سنگینی می گذرد...
در خانه متروک آرام بازمی شود. یک حرامی بلندقد و به
دنبالش حرامی های دیگر بیرون می آیند. هر کدام کارد

لختی به دست راست و دسته کلیدی به دست چپ دارند. آن‌ها از خانهٔ مرد روی بالکن که چراغش روشن است پرهیز دارند و به طرف خانه‌های دیگری روند. با کلید-هائی که دارند درها را باز می‌کنند، پاورچین پاورچین بالا می‌روند، ردیف حرامی‌ها هم چنان صحنه را پر می‌کند، آن‌ها به داخل کوچه‌ها هجوم می‌آورند، آن‌ها تمام شدنی نیستند، آن‌ها به تمام خانه‌ها، به تمام محله‌ها و به تمام شهر شبیخون خواهند زد.

پرده



باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

مجموعهٔ آثار

۲

